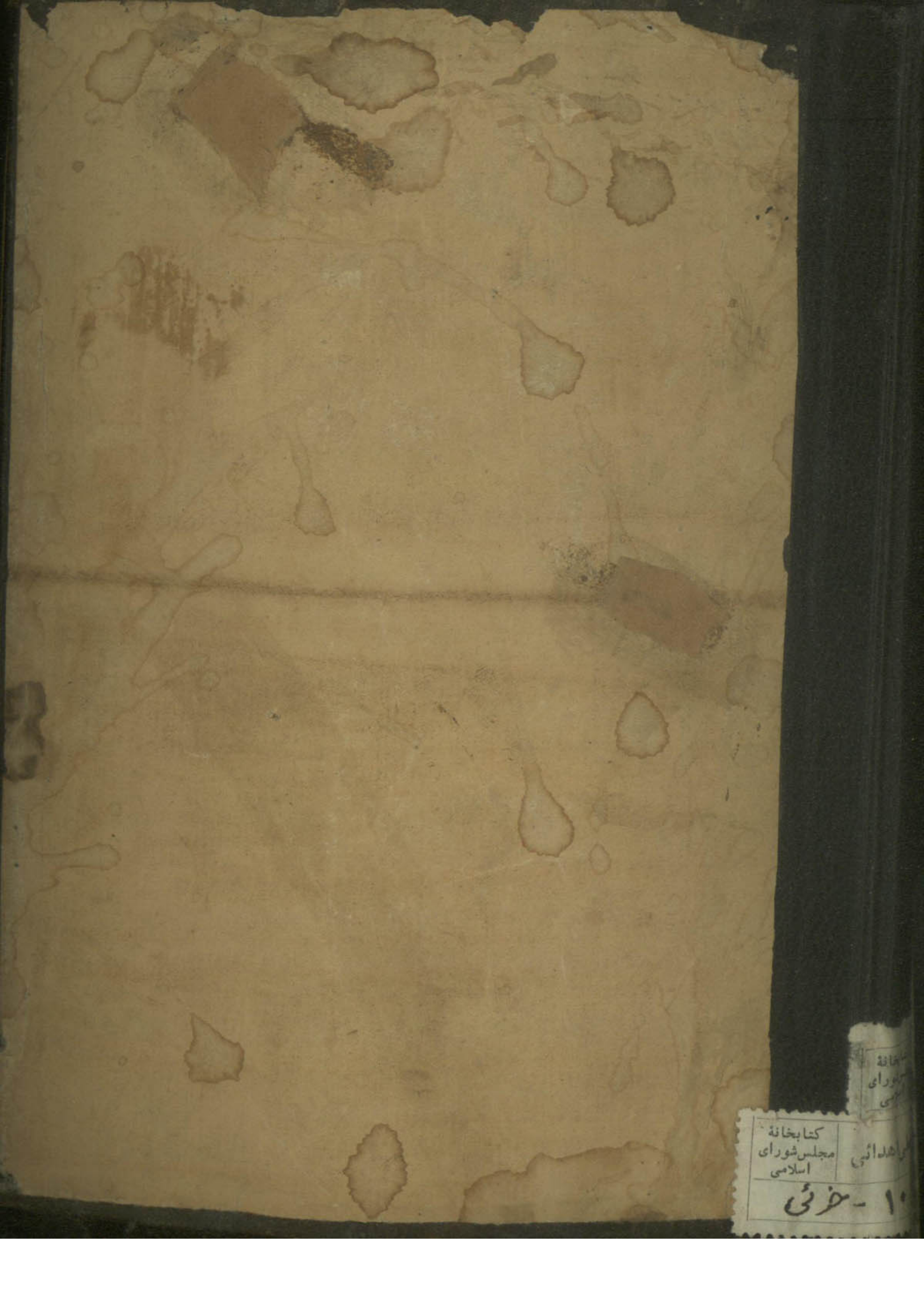
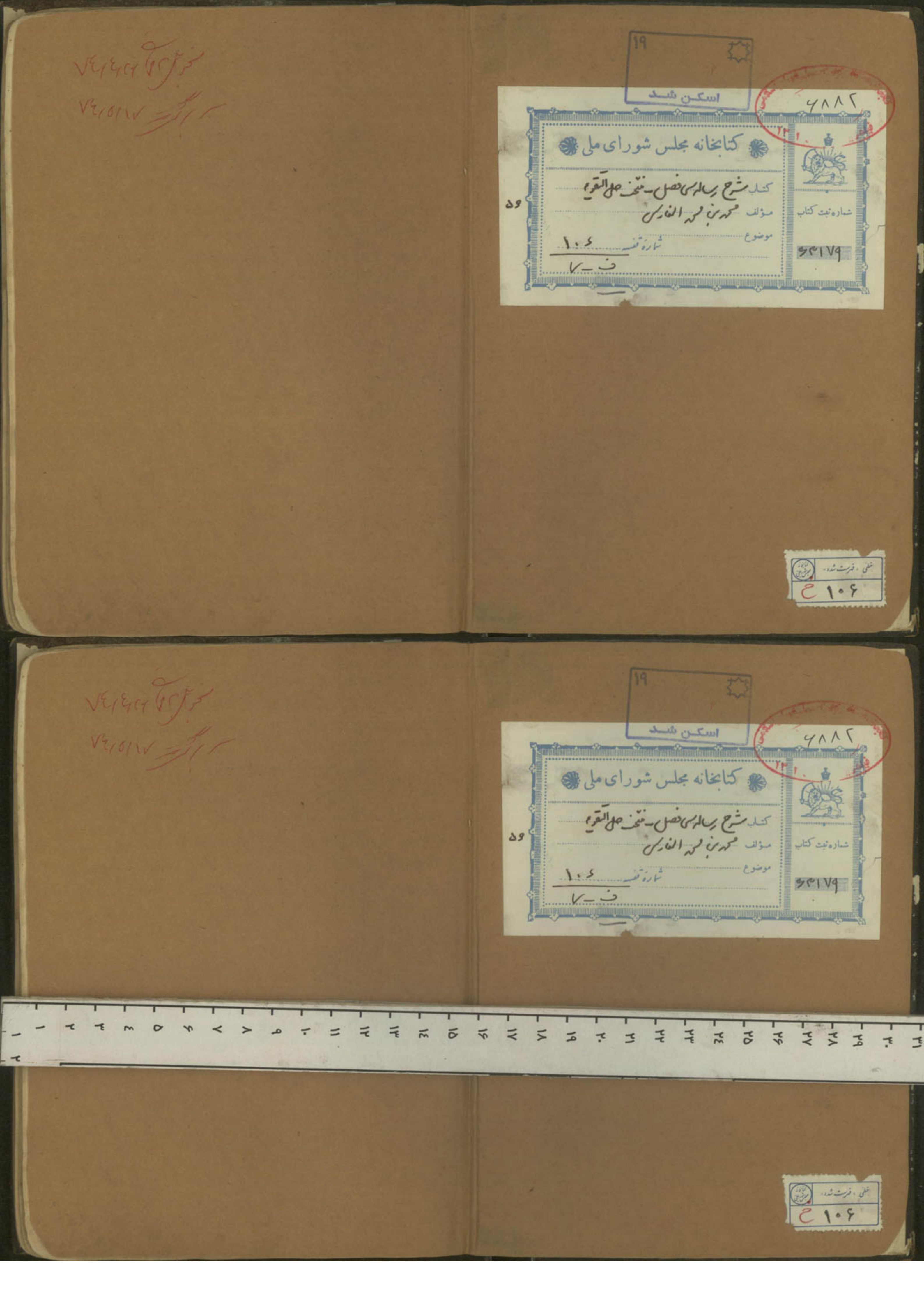
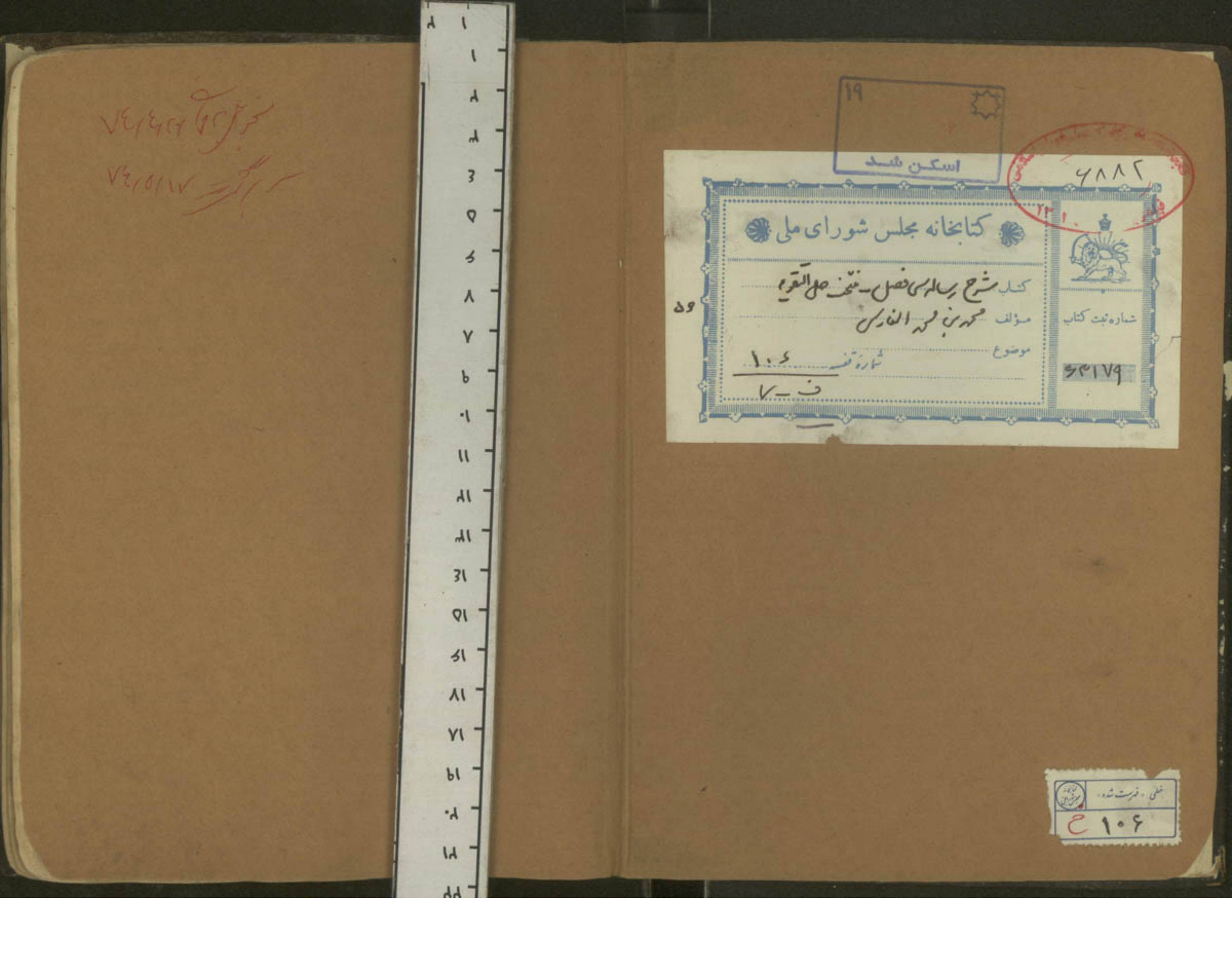
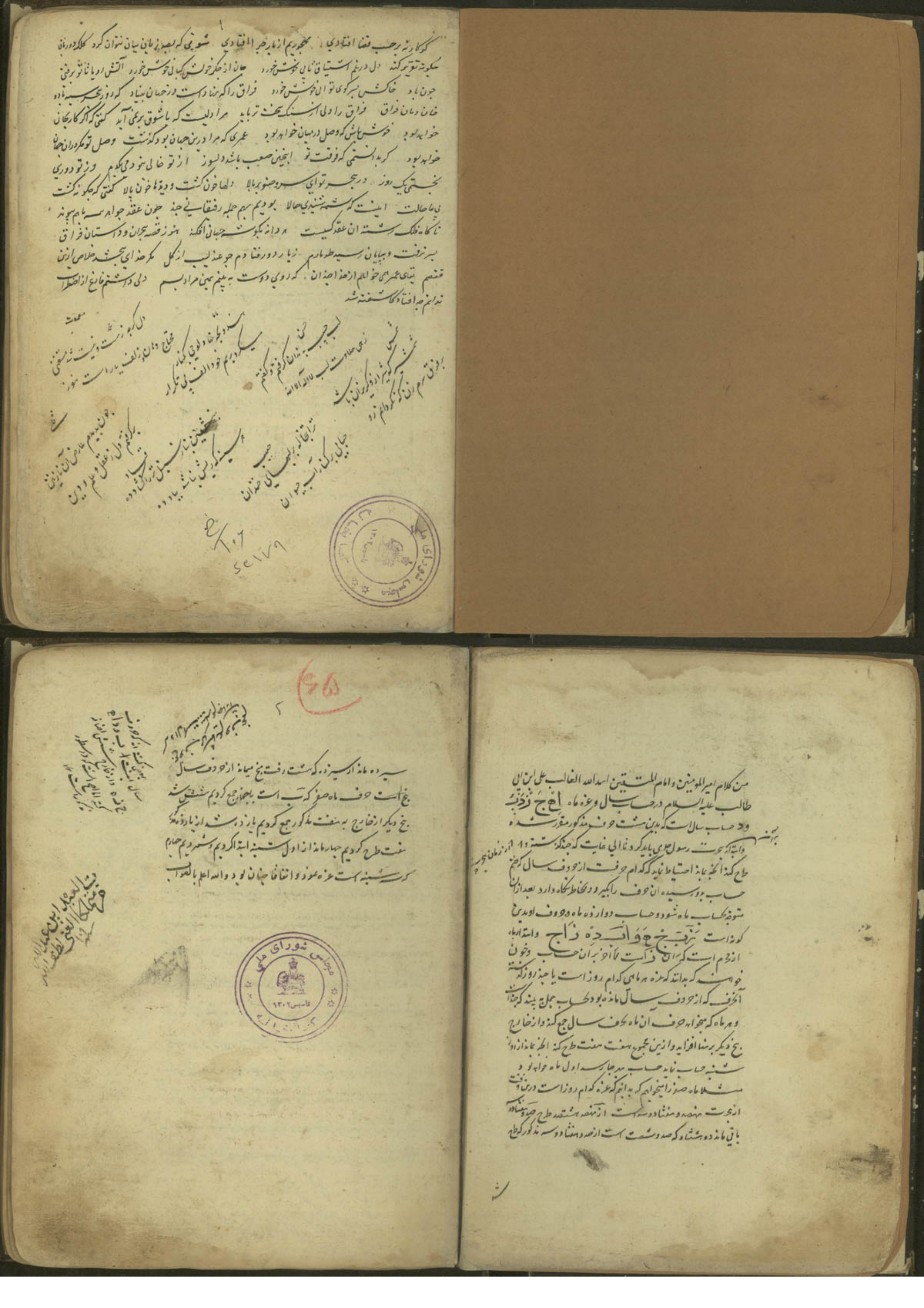


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
اهدائی
۱۰ - خوئی


اسکن شد
۱۹
۶۸۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح رساله سی فصل - منتخب حل التقویم
مؤلف محمد بن محمد الفارسی
موضوع
شماره قفسه ۱۰۶
ف - ۷
شماره ثبت کتاب
۶۳۱۷۹
۵۹
خطی - فهرست شده
ح ۱۰۶


اسکن شد
۱۹
۶۸۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح رساله سی فصل ـ تحفه حل التقویم
مؤلف محمد بن محمد الفارسی
موضوع
شماره قفسه ۱۰۶
ف ـ ۷
شماره ثبت کتاب
۶۳۱۷۹
خطی . فهرست شده .
ح ۱۰۶



کوکار نه برحسب قضا افتادی ، مجبوریم از بار خبر افتادی شوقی که بصد زبان بیان نتوان کرد کلک دو زبان
حکونه تقریر کند دل در غم اشتیاق تاب خویش خورد جان از جگر خون کباب خویش خورد آتش او باتو برفتی
جون باد خاکش بسر کوی تو آن خویش خورد فراق را که نهاد است در جهان بنیاد که دور بجز بسر باد و
خان و مان فراق فراق را دلی از سنگ سخت تر باید مرا دلیست که با شوق بر نمی آید گفتی که اگر کار بجان
خواهد بود خوش باش که وصل در میان خواهد بود عمری که مرا درین جهان بود گذشت وصل تو مگر در آن جهان
خواهد بود کر بدانستمی که فرقت تو اینچنین صعب باشد دلسوز از تو خالی نبودمی یکدم وز تو دوری
نجستمی یک روز در هجر تو ای سرو صنوبر بالا دلها خون گشت و دیدها خون پالا گفتی که چگونه گشت
ای ما حالت اینست که کشته نشنیدی حالا بودیم بهم جمله رفیقانی چند چون عقد جواهر بهم باهم پیوند
ناگاه فلک رشته آن عقد گسیخت هر دانه بگوشه جهان افکند هنوز قصه هجران و داستان فراق
بسر نرفت و بپایان رسید طومارم زیاد رود رفتادم جو عندلیب از گل مگر خدای ببخشد خلاصی ازین
قفسم بتمنای عمر همی خواهم از خدا احزان که روی دوست ببینم همین مرادم بس دلی داشتم فارغ از اضطرا
ندانم چه افتاد که آشفته شد

من کلام امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلام در حساب سال و غره ماه اغج زدزب
و د حساب سال است که بدین هشت حرف مذکور مقرر شده
و ابتدا از هجرت رسول صلعم می باید کرد تا الی غایت که چند گذشته و ا
طرح کند آنچه بماند احتیاط نماید که کدام حرف از حروف سال کرده
حساب بود رسیده آن حرف را بگیرد و نگاه دارد بعد از آن
متوجه بحساب ماه شود و حساب دوازده ماه دو حرف اول
کونه است زبج هوا بدزه ذاج و ابتدا ماه
از محرم است که ز آن ذ است تا آخر بر آن حساب و چون
خواهند که بدانند که غره هر ماهی کدام روز است یا چند روز گذشته
آن حرف که از حروف سال مانده بود بحساب جمل ببیند که چند است
و هر ماه که میخواهد حرف آن ماه بحرف سال جمع کند و از خارج
هیچ دیگر بر آن افزاید و ازین مجموع هفت هفت طرح کند آنچه بماند از دو
شنبه حساب نماید حساب هر جا رسد اول ماه خواهد بود و
مثلا ماه صفر را میخواهیم که بدانیم که غره کدام روز است در سنه
از هجرت نهصد و هشتاد و سه است از نهصد هشتصد طرح صد و هشتاد و
باقی مانده هشتاد که صد و شصت است از صد و هشتاد و سه مذکور کرده طرح

سه مانده از سیزده که گذشت رفت پنج میماند از حروف سال
پنج است حرف ماه صفر که ب است با پنج جمع کردیم شش شد
پنج دیگر از خارج به شش مذکور جمع کردیم یازده شد از یازده
هفت طرح کردیم چهار ماند از اول دوشنبه ابتدا کردیم و شمردیم چهارم
که پنجشنبه است غره بود و اتفاقا چنان بود والله اعلم بالصواب

نسخهٔ سی فصل فی معرفت تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

احمد الله علی نعمایه واشکر علی آلایه واصلی علی محمد المصطفی خیر انبیائه و آله واصحابه واولیائه اما بعد چون بتقدیر باری عز اسمه وواسطه تاثیر اجرام علوی وترتیب ابوین وتعلیم استادین اسعدهم الله فی الدارین قابلیت مطالعه کتب استادان حاصل شد واز در معانی مدرجه ایشان بعضی بدست آمد علی الخصوص از فضایل فواید افضل المتاخرین سلطان المتبحرین نصیر الحق والدین محمد الطوسی البسه الله غفرانه برساله که او مختصر نام کرد در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل واین رساله متضمن اکثر فواید نجومی بود از معانی آن مضمر یافته شد وبعضی مضمر رجاعتی که درین رساله بحث می کردند التماس شرحی می کردند برین رساله را اجابة استدعاء ایشان را ایدت که مضمرات انرا بقدر وسع خود ایضاح کرده تا مبتدی باسانی فواید معلوم کرده فصل اول چون در دلایل وشواهد نجومی

کثرتی بود وبیشتر این صناعة مشتملست بر حساب واگر مجموع اعداد واسامی بخطی از خطوط نوشته شدی از بسیاری سواد وثقل اجزاء تقویم ناظر را ملالت افزودی وبسرعة معلوم کردن فواید احکام میسر نشدی طریق صواب آنست که اعتماد اعداد واسامی را بعلامات رقوم ثبت کند ولخف رقوم حروف جمل یافتند بنا بران حروف جمل کردند ومولانا نصیر الحق تغمده الله برضوانه در مطلع رساله مذکوره فصلی یاد کرده در حساب جمل بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ باشد ونقطهاش بر این گونه

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ٢٠ ٣٠ ٤٠ ٥٠

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
٦٠ ٧٠ ٨٠ ٩٠ ١٠٠ ٢٠٠ ٣٠٠ ٤٠٠ ٥٠٠ ٦٠٠ ٧٠٠ ٨٠٠ ٩٠٠ ١٠٠٠

واین بیست وهشت عددست نه احاد ونه عشرات ونه مات ویکی الف باشد وچون هریکی ازین ارقام دلالة بر عددی صحیح دارد هر اینه در اعداد مختلفه هم بصحاح احتیاج افتد وهم بکسور پس اعداد صحاح بارقام مذکوره بنویسند ودیگر عددها را رقم ازین حرفها مرکب کنند ودر ترکیب اعداد بیشتر را فا پیش دارند وکمتر را پس مثلا

ما ب ع ید یه یو یز یح یط ک کا لا کب لب ...
لب ح لد له لو لح لط م ما ... سه سو سح سط ن نا نب
ع دنه نو نح نط س سا ... عد ... سط ع عا ...
عو عز عح عط ف فا ... ص صا صب صد صه صو

وهمچنین یای ده والف یکی یازده باشد اب که بیست وب دو بیست ودو باشد لج لی سی وج سه سی وسه باشد قه قصد وه پنج صد وپنج باشد غذ فط غ هزار وذ هفتصد ف هشتاد ط نه هزار هفتصد وهشتاد ونه باشد وهمچنین تا هزار ونهصد ونود ونه ٩٩٩ اکثر مقدم واقل موخر دارند وچون عدد هزار مضاعف کردد عدد اول بر حرف غین که رقم هزارست مقدم دارند وهمچنین بغ یکی رقم تضعیفات بر حرف غین که رقم هزارست مقدم است بغ بر حرف غین بغ فا که رقم صدات وتضعیفات مقدم بر حرف غین که رقم هزارست صد هزار وهمچنین خلغ صد ششصد وسی وپنج هزار هزار هفتصد سی وسه هزار سیصد وشصت وچهار باشد وهم برین قیاس چندانکه باشدی باید نوشت ورقوم اعداد در مراتب متعدده ثبت

کنند چون مرتبه بروج ودرج ودقیقه تا در هر مرتبه عددی که باشد رقم آن عدد بنویسند وهرجا یعنی در مرتبه که هیچ عدد نباشد آن مرتبه را خالی نگذارند بلکه رقم صفری بنهند بدین صورت ٥ تا بسبب خلو مرتبه بیکدیگر مشتبه نشوند والله اعلم فصل ٢ چون غرض از تقویم معرفت ایام وازمانست پس لازم بود در اول کتاب از برای علامات ایام فصلی یاد کردن در ایام جمعات یعنی روزهای هفته ونشانهای ایشان چنین ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه بعضی نشان شنبه صفر کنند واین اصطلاحست فصل ٣ چون بعد از معرفت ایام هفته رجوع بایام وشهور عرب وتاریخ آن می کنند مقدمه بیان کرده شود در تاریخ عرب وآن معروفست ونام ماههای ایشان اینست

محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه

واول ماهها را بدین ماه نوشته اند وبباید دانست که این تاریخ مبنی است بر دور قمری وآن عبارتست

از مقدار زمان دوازده اجتماع در سیصد و پنجاه و چهار روز کسری یافته اند و آن کسر هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه یافته اند که برقم ح مح باشد و آن خمس و سدسی باشد که از یکشبانروز زمان یکماه که از ما بین الاجتماعین باشد بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد که برقم چنین باشد کط یب مد و در ارصاد زمان یکماه کمتر از بیست و نه روز و بیشتر از سی روز نیافته اند و همچنین زمان یکسال کمتر از سیصد و پنجاه و چهار روز و بیشتر از سیصد و پنجاه و پنج روز نیافته اند پس عدد روزهای سال سیصد و پنجاه و چهار روز یا سیصد و پنجاه و پنج روز و عدد روزهای هر ماهی سی روز یا بیست و نه روز نه کمتر و بیشتر نباشد و نشان روزها نشان آن عدد روزها بود چنانکه اول ا دوم ب سیوم ج بدین قیاس و روز اول را از ماه غره و سیوم را ثالث خوانند و چون ماه باخر آید در تقویم بحاشیه دست راست بر صفحه اول برابر آن روز که اول آن ماه باشد نام آن ماه که نو شود نویسند و اهل حساب چون خواهند که از شقه استخراج تقاویم از زیجات

فارغ

فارغ شوند روز اول سال از سنین مستقبله بدانند ماه اول را از سال نو سی روز گیرند و ماه دوم را بیست و نه روز و همچنین یکی سی و یکی بیست و نه تا آخر ماهها پس ایام سال سیصد و پنجاه و چهار روز شود و در هر سال بحسب نسبه ایام سال بانقضای دوران یکخمس و سدس شبانروزی باقی باشد و در هر سی سال سی خمس باشد و سی سدس یعنی خمس شش شبانروز باشد و سی سدس پنج شبانروز که مجموع هر دو یازده شبانروز باشد پس در سی سال یازده بار در آخر ذی الحجه یک روز زیاده کنند تا چون ذی الحجه بر عادت مطرده بیست و نه روز باشد سی روز شود و آن روز زیاده کرده را کبیسه خوانند و کبیسه عبارتست از روز معین که از جمع کسور سالها در آخر ماه معین زیاده کنند و در مثال این کبیسه تقدیم سال از جهت آنست که اقل عددی از سالها که از اخماس و اسداس آن شبانروز صحیح حاصل شود سی عدد باشد و عدد سالهای کبیسه بنجوح کادوط کبیسه عربیست یعنی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست ششم

بهزجیح

و بیست نهم و بعضی بهزحح کادوط اعتبار کرده اند یعنی بجای سال پانزدهم شانزدهم گیرند و خلاف از آنست که مشهورست میان اهل این صناعت که چون ساعت از نیمه شبانروز یعنی دوازده زیاده باشد در عدد شبانروز از آن را روزی گیرند و اگر کمتر باشد از آن در نشمرند و سال پانزدهم که پانزده خمس و پانزده سدس جمع می شود پنج شبانروز و نیم بود پس این پنج شبانروز سال سیزدهم که کبیسه باشد افزوده باشد و در سال پانزدهم کسور نیمه شبانروز باشد بر مذهب اول که بهزجح کادوطات سال کبیسه باشد از جهت آنکه مجموع کسور نیمه شبانروز است و میان طرح کردن آن و یکشبانروز گرفتن فرقی نیست و یکشبانروز گرفتن اولی میدانند و بر مذهب دوم که بهز یحوح کادوطات سال پانزدهم کبیسه نگیرند از جهت آنکه جمع کسور بر نیمه شبانروز زیاده نیست و میگذرانند تا سال شانزدهم که زیاده میشود بر نیمه شبانروز پس در آن سال کبیسه میخوانند جهت تسهیل ضبط این بر ذهن جدولی نهاده شد مشتمل بر اعداد سالهای سی کانه و ساعات دقایق که از اخماس و اسداس در سالها جمع میشود و علامت

بکبیسه

کبیسه در مقابل سال کبیسه یعنی در سالی که کسورش از شبانروز باشد و جدول اینست که بر ضمن منقش شده و ابتدای این تاریخ از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گیرند که از مکه بمدینه و در آن سال اول محرم پنجشنبه بوده و بزعم بعضی آدینه و بسبب این خلاف از دیگر مواضع شود چون سالهای مهجوره را سی سی طرح کنند آنچه بماند کمتر از سی اگر عددی باشد موافق عدد سالهای کبیسه آن سال کبیسه باشد والا در آن سال کبیسه نباشد صح

ا	ح	ل		ل	ل	ل	ل			ل	
ب	دقائق	مح	مع	لح	ا	[illegible]	مه	ه	کح	ا	ـ
ج	ساعات	یح	ـ	کح	ه	[illegible]	ا	ك	و	ب	ـ
د	ایام	[illegible]	ح	ح	ح	[illegible]	ه	ه	کح	کح	ا
ه	سنین	ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سا
و	الکبایس	[illegible]		ل			ل		ل		
ز	دقائق	مه	ه	کح	ا	ـ	مه	ه	کح	ا	ـ
ح	الساعات	یح	ک	کح	و	ا	ك	٥	ی	كه	یه
ط	ایام	مه	ی	مح	ه	ه	ه	کح	ه	ه	ی
ی	سنین	ن	ا	ی	ی	یح	ی	یح	مح	مع	ک
یا	کبایس	مه	ل			ل		ل	ـ		ل
یب	دقائق	مه	مه	کح	ا	ـ	مه	ه	کح	ا	ـ
یج	ساعات	ح	ی	ا	ـ	ك	ـ	ی	ل	ك	ه
ید	ایام	مح	ـ	ـ	ـ	ـ	ح	ح	ح	ـ	ه
یه	سنین	ـ	ا	ه	ی	٥	ه	ـ	ح	ه	ـ

فصل ۴ در تاریخ رومی و مقدمه این است که سالهای شمسی

دو نوع است حقیقی و اصطلاحی اما حقیقی عبارتست از زمان انتقال

آفتاب از نقطه معین تا وصول او بهمان نقطه و آن بارصاد مختلف

یافته اند و مدت آن سیصد و شصت و پنج روز کمتر از ربعی باشد و اما

دور شمسی اصطلاحی مدت بتقریب سیصد و شصت و پنج روز و ربعی باشد

بی نقصان و بنای تاریخ رومی بر این سالها. اصطلاحیست که مذکور شد

و نام ماههای ایشان اینست تشرین اول تشرین آخر کانون اول

کانون آخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول

و اصطلاح ایشان آنست که از این جمله روزها چهار ماه سی باشد

و آن تشرین آخر و نیسان و حزیران و ایلولست و روزهای هفت ماه

دیگر غیر شباط که آن تشرین اول و کانون اول و کانون آخر

و اذار و ایار و آب و تموز باشد سی و یک سی و یک باشد و شباط در سه سال اول

بیست و هشت بیست و هشت باشد و مجموع ایام سال در سه سال پیاپی

سیصد و شصت و پنج باشد پس در این سالها بحسب نسبت ایام سالهای زمانی

دو و سه ربع شبانروزی باقی باشد و در هر سال ربعی و در سال چهارم

که کسورات اربع یکشبان روز شود شباط بیست و نه روز باشد و روز

بیست و نهم کبیسه بود چون سالهای حقیقی را که کمتر از ربع شبانروزیست و ایشان ربعی نقصان اعتباری کنند و در هر صد سالی تقریبا

هفت بار یا هشت بار کبیسه کرده باشد تاریخ ایشان از مبدا سال شمسی حقیقی

یک روز باز پس افتد و ایشان روزها چنانکه یاد کردیم رقم عدد

از روزها بود و مبدا این تاریخ از عهد اسکندر رومی گیرند

و روز اول آن سال روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر

فیلسوف **فصل ۵** در تاریخ فارسی و این از کسور و کبیسه خالیست

و سال این سیصد و شصت و پنج روز اعتبار کرده اند و نام ماههای

ایشان اینست فروردین اردیبهشت خرداد تیر امرداد شهریور

مهر آبان آذر دی بهمن اسفندار و عدد روزها

هر ماهی سی سی روز بود و مجموع ایام دوازده ماه سیصد و شصت

روز باشد و در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندار افزایند و آن خمسه

مسترقه خوانند یعنی پنجه دزدیده تا ایام سال سیصد و شصت و پنج روز

شود و این ماهها را ماههای قدیم خوانند از جهت آنکه بعد از این تاریخ

تاریخی دیگر وضع کرده اند که نام ماههای ایشان نام همین

ماههاست و این را قید بقدیم کردند و از جلالی تا یکدیگر ملتبس

نشوند پس در هر چهار سال یا پنج سال این تاریخ از مبدا سال

شمسی یک روز پیشتر افتد و مبدا این تاریخ از عهد ملک یزدجرد بن شهریار

گیرند که آخر ملوک عجم بوده است و روز اول آن سال سه شنبه بوده

و نشان روزها ایشان چنانکه گفته شد رقم عدد هر روز باشد

و گاه بود که روزهای هر ماه را بنام هر روزی نویسند و آن چنان

بود که فارسیان روزهای سی گانه را از ماهی سی نام وضع کرده اند

و هر روزی بنامی خوانند و نام روزهای ایشان اینست

اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد

دیبادر آذر آبان خور ماه تیر جوش دیبمهر مهر

سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین دین ارد

اشتاد آسمان زامیاد مهر اسفند انیران چنانچه روز اول را از

ماهی اورمزد خوانند و نویسند و دوم بهمن و علی هذا القیاس و پنج

روز که شهور خمسه مسترقات هم پنج نام کرده اند و آن اینست

اهنود اشنود اسفند مذکوهشت و هشتوش چنانکه روز اول

اهنود و دوم اشنود بقیاس اولی نویسند **فصل ۶** در تاریخ جلالی

در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی تاریخی

نهاده اند که نام ماههای این تاریخ هم نام ماههای فارسیانست و عدد روزهای

هر ماهی هر روزی بترتیب همان سی سی بود تا عدد ایام ماهها در او

تقویم مختلف نشود و پنجه دزدیده در آخر اسفندارمذ ماه گیرند و چون

غرض از وضع این تاریخ آنست که اول سال دایما روزی باشد که در

نصف النهار آن روز آفتاب در حمل باشد آن را نوروز سلطانی خوانند

و قطعا بیشتر و پس تر نیفتد پس این تاریخ مبنی بود بر دور شمسی

حقیقی و مدت زمان آن سیصد و شصت و پنج روز و قریب ربعی از

شبانروزی باشد و عدد ایام سال سیصد و شصت و پنج روز بود و در

چهار سال تاریخ سال که به عدد نسبت ایام سال با زمان دور که

در هر سال آن کسر که یاد کردیم قریب ربعی از شبانروزی باشد بسبب

آن چهار کسر و پنج کسر که در چهار سال یا پنج سال جمع شود یک شبانروز

دیگر جهت کبیسه در آخر پنجه دزدیده افزایند تا شش شود و چون هفت

یکبار پنج سال افتدم

بار دوشت بار کبیسه بر چهار سال افتد و اول فروردین اول ماه روزی
بود که آفتاب در نیمه انروز در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد
که انروز اول بهار حقیقی بود و بعینه اول فروردین ماه و اول ماههای
دیگر روزی کنند که دران روز یا در شبی که پیش ازان باشند
که آفتاب انتقال کرده باشد از برجی ببرجی که آن ماه نوبت ان برج باشد
تا ماههای شمسی و فصول سال حقیقی باشد و ماههای پارسیان را بقدیم
قید کرده اند و این ماهها را جلالی یا ملکی خوانند و ابتدای این تاریخ
از کبیسه ملکشاهی کنند چنانچه در فصل پنجم یاد کردیم و در تقویم
پنج جدول باریک بر صفحه دست راست پیش از تقویم کوکب بر کشند
در یکی از روزهای هفته بر تم بنویسند و در چهار دیگر روزهای
ماههای این چهار تاریخ هر روزی برابر آن روزی که افتد
بنویسند از روزهای هفته و نام هر ماه بر جانب دست راست انجا که سر ماه
بنویسند و نوروز سلطانی صد و بیست و پنج از جلوس چنگزخان روز
آدینه هجدهم ربیع الاول سال بر هفتصد و بیست و هفت از هجرت
پیغمبر علیه السلام و از تاریخ رومیان سیزدهم آذار سال بر یکهزار و سیصد

سی و هفت از عهد اسکندر و از تاریخ فرس نوزدهم خرداد ماه
قدیم سال بر ششصد و نود از سال اول ملک یزدجرد بن شهریار و از
تاریخ ملکی اول فروردین ماه جلالی سال بر دویست و چهل و نه
از کبیسه ملکشاهی که در پیش یاد شود و ح شد **فصل ۷**
در بیان ستارگان هفت گانه سیاره و افلاک ایشان و این ستارگان
هفت اند زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد، قمر
و هر یکی را فلکی بود بدین ترتیب که یاد کردیم و دورترین فلکی
ازین افلاک فلک زحل است و نزدیکترین فلک قمر و فلک زهره بر
فلک عطارد محیط باشد و برین قیاس و نشانهای این کواکب
در تقویم حرف آخر باشد از نامهای ایشان چنانکه زحل را
لام و مشتری را ی و ازین هفت شمس و قمر را نیرین خوانند
و شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را متحیره خوانند
از جهت آنکه هر یک را از ایشان استقامتی باشد که بر توالی بروج
حرکت کند پس و توقفی که قطعا حرکت ایشان محسوس نباشد
پس رجوعی که حرکت ایشان بر خلاف توالی بروج نماید

پس و توقفی دیگر که باز باستقامت روند و ماه و آفتاب را
جز استقامت نبود و زحل و مشتری را علویین خوانند و با
مریخ علویات و زهره و عطارد را سفلیین خوانند و در روش
این ستارگان متشابه باشند اما بسبب بزرگی افلاک بعضی و کوچکی بعضی حرکت
ایشان مختلف بود پس قمر که فلک او کوچکتر است زمان دور او کمتر از زمان
دور دیگر کواکب است باقی ستارگان که در آسمان باشند ثوابت خوانند
و جمله بر فلک هشتم باشند و فلک ثوابت و فلک البروج نیز خوانند و شکل افلاک نه گونه اینست و دیگر افلاک
از مغرب بمشرق حرکت میکند هر یکی بحرکتی خاص چنانکه در فصل نهم یاد کرده شود

هشتم باشند و چون فلک
ایشان بزرگتر است از همه
افلاک زمان دوران ایشان
بیشتر از دور همه کواکب است
و بالای او فلک نهم باشد
که او را فلک الافلاک و فلک
اطلس خوانند از برای آنکه برو
هیچ کوکب نیست و او همه
افلاک را از جانب مشرق
با جانب مغرب حرکت
میدهد از جهت آنکه همه
افلاک محیط است چون او حرکت
میکند یکبار با وی حرکت میکنند
و این حرکت سریع است

فصل هشتم در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب در آن بدانکه
دور فلک را که تمام کواکب بران حرکت سیری کنند بدوازده بخش
راست کرده اند بخشی را برجی خوانند و هر برجی را بسی بخش کرده اند
و هر یکی را ازان بخشها درجه خوانند و هر درجه بشصت بخش کرده اند
و هر بخشی را دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه
بخش کرده اند و هر ثانیه بشصت ثالثه و هر ثالثه بشصت رابعه
و هر رابعه بشصت خامسه و همچنین تا بعاشره و نام برجهای دوازده
گانه اینست حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان
عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت، و نشانهای ایشان
چنان باشد که حمل صفر کنند ثور را یکی و جوزا دو و همچنین
تا حوت و او را نشان یازده باشد و اینجا جوابی گفته می شود از سوال
مقدر گویا که کسی سوالی کند که چرا نشان حمل را یکی نکردند
که اول بروج است و اول نقطه اعتدال ربیع است و ثور را که
دوم بروج است و علی هذا جواب آنست که چون همه کواکب
در بروج دوازده گانه سیر می کند و تقویم کواکب عبارتست

از بعد او از نقطه حمل پس اگر رقم حمل ا بودي و رقم ثور ب
همچنین تا آخر بروج چون کوکبی در ده درجه حمل باشد تقویمش
چنین نوشته کهای پس این موهم آن بودي که بعد این کوکب
از اول حمل یکبرج یکبرج و ده درجات پس حمل را صفر کردند
تا چون کوکبی در ده درجه حمل باشد تقویمش برقم چنین نویسند
ي ا مبتني باشد که بعد این کوکب از اول حمل ده درجات
و چون کوکبی در ده درجه ثور باشد تقویمش چنین نویسند
ا ي ا مبین این باشد که بعدش از اول حمل یکبرج و ده درجات
که اگر نشان ثور ب تقویمش چنین بودي ب ي و وهم آن بودي
که بعدش از اول حمل دو برج و ده درجات و نشان درجه و دقایق
نشان عددهای مرکب باشد چنانکه یاد کردیم و عدد درجات
از سی و نه نگذرد از آن جهت که چون سی شود برجی باشد و عدد
دقایق از پنجاه و نه نگذرد از جهت آنکه چون شصت شود یک درجه بود
و در تقویم بعد از جدولها تواریخ هفت جدول متساوی
جهت مواضع کواکب هفتگانه در نیم روز هر روزی برکشند از

از جهت آنکه اوقات معینه از شبانروزی چهار است وقت طلوع آفتاب
و نصف النهار و وقت غروب آفتاب و نصف اللیل و از این اوقات
چهارگانه وقت نصف النهار اظهر است و آن وقتی بود که آفتاب
فوق الارض بدایره نصف اللیل النهار برسد و سه وقت دیگر
ظاهر نیست از جهت آنکه وقت طلوع وقتی بود که نصف اللیل وقتی باشد
در شب که آفتاب تحت الارض بدایره نصف اللیل رسد و وقت
طلوع و غروب نیز ظاهر نیست از جهت آنکه وقتی طلوع وقتی بود که آفتاب
بدایره افق شرقی حقیقی رسد و وقت غروب زمانی بود که آفتاب
بدایره افق غربی حقیقی رسد و اکثر مواضع آفاق مرئیه غیر افق
حقیقی است و در بعضی بقاع تفاوت مرئی و حقیقی بسیار است
و در هر جدولی بازای هر روزی سه نویسند یکی رقم برج که کوکب
در وی بوده و یکی رقم درجه که از آن برج قطع کرده باشد و یکی رقم
دقیقه که اجزاء درجه کوکب بود و آن مواضع کواکب باشد بدان
قدر درجات و دقایق که در آن نیم روز رفته باشد از آن برج
چنانچه گفتیم و ابتداء کواکب با آفتاب کند پس بماه بکواکب پنجگانه
بر ترتیب افلاک و چون درجه و دقیقه کوکب روز بروز زیاده
میشود کوکب مستقیم باشد و چون در نقصان باشد

میانم

راجع و اگر زیاده و نقصان نباشد مقیم باشد
که حرکتش محسوس نباشد
و صورت اینست

فصل نهم در مقدار روشن ستارگان بدانکه آفتاب دوری بدوازده
برج در سالی تمام کند و آن مدت سیصد و شصت و پنج روز و قریب
ربعی شبانروزی باشد چنانچه گفته شد و برجی بماهی قطع کند تقریبا گاه بود
که سی روز و گاه بیست و نه روز و گاه سی و یک روز و گاه

سی و دو روز و سبب اختلاف این از جایی دیگر معلوم شود
و قمر دوری در بیست و هفت شبانروز و ثلثی تمام کند و برجی
بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند و سیر او مختلف بود
چنانکه گاه بود که بیک روز نصف برجی قطع کند و گاه
بیک روز قریب ثلث برجی و زحل دوری در سی سال قطع کند و برجی
در دو سال و نیم و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد
و هشت ماه تقریبا مستقیم باشد و مشتری دوری در دوازده سال
و برجی در یکسال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد
و قریب نه ماه مستقیم و مریخ دوری در دو سال الا یکماه و نیم تمام کند
و برجی چون سبک رود و مستقیم باشد در یکماه و نیم قطع کند و در هر دو سال
و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد و دو دو سال الا یکماه مستقیم
بود و زهره دوری در حدود یکسال تمام کند و برجی چون
مستقیم و سبک رود بیست و هفت روز تمام کند و در هر یکسال و هفت
ماه و نیم راجع باشد و یکسال و نیم مستقیم و عطارد دوری در حدود
سالی قطع کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد در شانزده

در شانزده روز تمام کند و در هر
یکماه و نیم

روز بت ود و روز راجع باشد و نود و چهار روز تقریبا مستقیم
بود واما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار سال تمام کنند
و برجی در دو هزار سال و درجه در قریب شصت و شش سال و کثرت
تفاوت بیان حرکت کواکب هفتگانه سیاره و حرکت ثوابت که جمله بر فلک
هشتم اند از کثرت جهت تفاوت است در عظم فلک هشتم و عظم افلاک
هفتگانه فصل در جوزهر و عرض ماه باید دانست که آفتاب را
مداری باشد که دایما بر آن حرکت کند و سطح آن بمیان بروجها
بگذرد که از منطقه البروج خوانند و ماه را مداری دیگر باشد
که سطح آن با مدار آفتاب در دو موضع مقابل یکدیگر تقاطع کنند
و دو تقاطع را جوزهر و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه
در جانب شمال بود از سطح مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب بود از
سطح مدار آفتاب و آن عقده را که چون ماه از و بگذرد شمالی شود
یعنی از سطح مدار آفتاب با جانب شمال شود راس خوانند و آن عقده را
چون ماه از و بگذرد جنوبی شود یعنی از سطح مدار آفتاب با جانب
جنوب شود ذنب خوانند و مقدار دوری ماه از سطح مدار آفتاب

عرض ماه خوانند و غایتش تا پنج درجه باشد و همچنین در دیگر
کواکب دوری هر یکی از مدار سطح آفتاب عرض آن کواکب خوانند
و تقویم ماه را یعنی بعد او از حمل بر توالی بروج طول ماه خوانند
و همچنین تقویم هر کوکبی را طول آن کوکب خوانند و راس و ذنب را
سیر معکوس بود مانند کواکب راجع دوری در نوزده سال تمام کنند
و برجی در نوزده ماه و در تقویم موضع راس بعد از تقویم عطارد
بیارند برج و درجه و دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد
از آن برج که دوری بود بهمان درجه و دقیقه که راس بود چون از
موضع راس موضع ذنب معلوم می شود حاجت بایراد تقویم ذنب
نباشد بدین سبب موضع ذنب نیارند و باشد که عرض ماه در جدولی
جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند و در دو سطر یکی درجه و یکی
دقیقه و عرض در ربعی از دور که قمر بعد از راس بود شمالی صاعد
بود که از سطح مدار آفتاب با جانب شمال بود و در تصاعد که روز
بروز غایت ارتفاعش بیشتر می شود و عرضش در تزاید بود
و در ربع دیگر که بعد از آن بود قمر روی بذنب دارد

تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود که از سطح مدار آفتاب
هم با جانب شمالی بود و در انخفاض که غایت ارتفاعش روز بروز
کمتر شود و عرضش در نقصان باشد و در ربع سیوم که از ذنب گذشته
باشد جنوبی هابط زاید باشد که از سطح مدار آفتاب با جانب جنوب
بود و همچنان در انخفاض بود که روز بروز غایت ارتفاعش کمتر
شود و عرضش در تزاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن قمر بود و قمر
روی براس دارد تا رسیدن راس جنوبی صاعد ناقص بود که از سطح مدار
آفتاب بجانب جنوب بود و در تصاعد بود که غایت ارتفاعش
روز بروز بیشتر میشود و عرضش در نقصان باشد و چون قمر بیکی از
دو عقده رسد عرضش نباشد چه عرض عبارتست از بعد او از سطح مدار
آفتاب چنانکه گفتیم و در وقتی چنین که یاد کردیم یعنی بر نقطه از دو نقطه
تقاطع ماه در سطح مدار آفتاب باشد و صورت تقاطع هر دو مدار راس
و ذنب بر کشیده شود و صورت مدار شمس اینست

شمال
جنوب
مدار قمر

صورت اینست

عقده راس
نصف صاعد از فلک
نصف هابط از فلک
غایت عرض قمر در جنوب پنج درجه
غایت عرض قمر در شمال پنج درجه
عقده ذنب

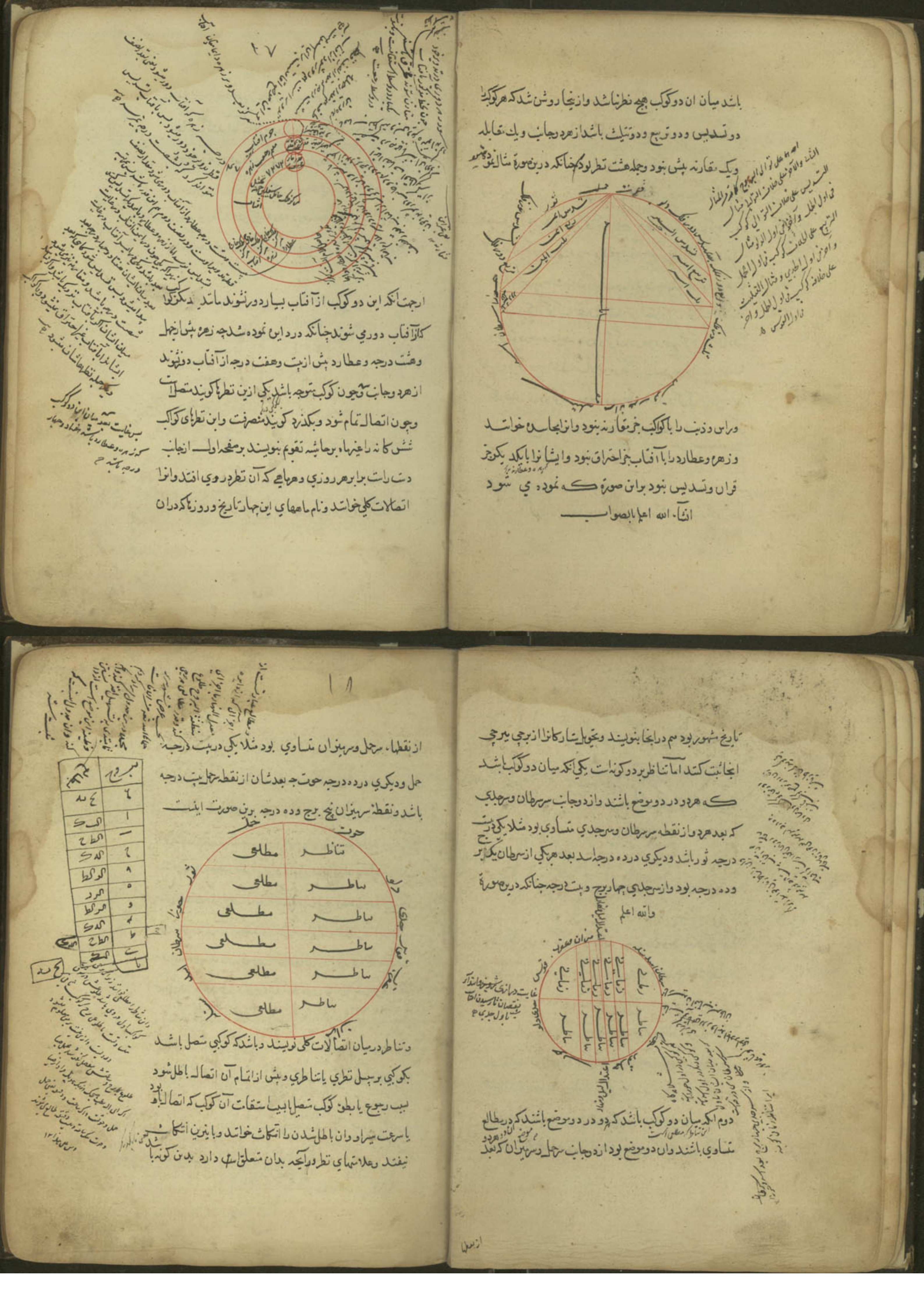
و خمسة المتحیره را هم عرض بود و باشد که در بعضی تقاویم عرض هر
کوکب یعنی مقدار دوری او از سطح مدار آفتاب در پهلوی آفتاب
را عرض بود و از جهت آنکه عرض دوری ستارگان باشد از راه
آفتاب چنانکه یاد کردیم و آفتاب از راه خود دور نشود و نشانهای
شمال و جنوب و صاعد و هابط از حرف اول گیرند از لفظ
او چنانکه شمال ش و جنوب ج و صاعد ص و هابط ه . تقویم او بیارندم

و نشانهاي زايد و ناقص از دو حرف آخر كيرند چنان زايد و ناقص
قص فصل ١١ در ساعات و ارتفاعات شبانه روزي كه
آن عبارتست از زماني كه واقع باشد ميان وقتي كه آفتاب در آن
وقت كه بوضعي باشد از فلك مانند افق يا وسط السماء وغيرهما
و ميان وقتي كه آفتاب بهمان موضع رسد كه از آن مان بكذرد از آفتا
باشد بحركة شبانه روزي به بيست و چهار قسم كند و هر قسمي را ساعتي
خوانند و هر ساعتي را بشصت قسم كند و هر قسمي را دو دقيقه خوانند
و در تقويم باز ا هر روزي ساعات و دقايق انروز نهند و ان مقدار
زماني باشد از طلوع آفتاب تا غروب وي در ان روز و چون ساعات
مجموعه روز و شب بيست و چهار است و ساعات روز معين باشد او از
بيست و چهار نقصان كند باقي ساعات و دقايق آن مقدار زماني
باشد از غروب آفتاب تا طلوع وي در ان شب و روز از وقت تحويل
آفتاب بجدي تا وقت تحويل بسرطان افزايد و در نيمه ديكر كاهد
يعني از وقت تحويل آفتاب بسرطان تا وقت تحويل بجدي روز كا هد
و شب برعكس باشد پس درازترين روزها سال و كوتاه ترين شبها

وقت تحويل آفتاب بسرطان آيد و وقت تحويل آفتاب بسرطان
و وقت تحويل بجدي باشد و وقت تحويل آفتاب بحمل و ميزان
روز و شب يكسان باشد و اين ساعات را كه در قدر بيشتر و كمتر شود
و بسبب درازي روز يا شب در عدد بيشتري شود و بسبب كوتاهي روز يا
شب در عدد كمتري شود ساعات مستويه خوانند از جهة استواء قدر
ساعات و چون هر روزي و شبي را بكوكبي داده اند چنانكه روز يك
شنبه ساعات اول روز آفتاب را دوم زهره سيوم عطارد چهارم
قمر پنجم زحل ششم مشتري هفتم مريخ هشتم آفتاب را نهم زهره
دهم عطارد يازدهم قمر دوازدهم زحل و ساعات اول شب دوشنبه
مشتري را از براي اين قسمت وغيرها كه ذكر هر يك بتطويل انجامد
و هر روزي و هر شبي را جدا جدا بدوازده قسم متساوي كنند آن
ساعات را ساعات زماني خوانند و معوج نيز خوانند اما زماني از جهة
آنكه قدرش موقوف بر تعيين زمانست مثلا در وقت غايت درازي
روز و غايت كوتاهي شب قدر ساعات روز در غايت كثرت باشد
و قدر ساعات شب در غايت قلت و همچنين بسبب كوتاه شدن روز

قدر ساعات ان كمتر شود و بسبب دراز شدن شب قدر آن بيشتر
مي كردد و در هر زمان بسبب زمان بيش و كم مي شود اما معوج از جهة
آنكه قدرش بر يك نسق نمي ماند كاه بيش مي شود و كاه كم مي كردد و مقدار
هر ساعتي بسبب درازي و كوتاهي شب يا روزي فزايد و يا كاهد چنانكه
كفتيم و اما ارتفاع آفتاب و انقدار بعد او بود از سطح افق و ان خطي
بود مستدير كه بر زمين بكذرد ميان ظاهر و پوشيده از آسمان جدا
كند و انقدار را بدرجات و دقايق بود و غايتش يعني غاية ارتفاع
هر كوكبي و هر جزوي بوقت نصف النهار بود آن وقتي باشد كه ان كوكب
يا آن جزو بدايره نصف النهار رسد و ان دايره باشد كه بميان آسمان
و هر دو نقطه شمال و جنوب بكذرد كه زمان طلوع ان كوكب تا رسيدن
بان دايره مساوي زمان باشد كه از تجاوز ان كوكب بود و ازين دايره
تا غروب ان كوكب و غاية ارتفاع هر روزي در تقويم بعد از ساعات
در جدولي جدا كانه بنهند جهة هر ماه و هيچ ارتفاع از نود درجه زياده
نشود از جهت آنكه ارتفاع عبارتست از بعد كواكب از سطح بر افق در جهة
اقرب چنانكه ياد كرديم و نيز كفته ايم كه دور فلك سيصد و شصت درجات

پس از سطح افق تا ميان آسمان كه از قطب افق باشد و از هر جهت
كه فرض كند نود درجه باشد غايت ارتفاع هر كوكب و هر جزو كه فرض
كند يا كمتر ازين باشد يا مساوي آن و ان كوكب غاية ارتفاعش
نود درجه بوقت نصف النهار بميانه آسمان رسد چنين كه ياد كرديم
فصل ١٢ در نظر و تناظر كواكب بعضي ببعضي اما نظرات كه چون دو
كوكب در يك برج و يك درجه و يك دقيقه جمع شوند انرا قران و مقارنه
خوانند و اكر آن حال ميان آفتاب و ماه بود اجتماع خوانند و اكر ميان
آفتاب و يكي از كواكب متحيره باشد انرا احتراق ان كواكب خوانند
و چون درجه و دقيقه هر دو كوكب در دو برج كه يكي از ان دو برج
سيوم ديكر برج باشد متساوي شوند انرا تسديس خوانند از جهت
آنكه ميان آن دو كوكب سدس دور فلك باشد و اكر يكي از ان دو برج
چهارم ديكر برج باشد انرا تربيع خوانند چون بعد ربع فلكست و اكر
يكي از ان دو پنجم ديكري باشد انرا تثليث خوانند و اكر يكي از ان دو برج
هفتم ديكر برج باشد انرا مقابله خوانند و مقابله نيز انرا استقبال
خوانند و اكر يكي از ان دو برج دوم ديكر باشد يا ششم يا هشتم يا دوازدهم



باشد میان ان دو کوکب هیچ نظر نباشد وازینجا روشن شد که هر کوکب را
دو تسدیس ودو تربیع ودو تثلیث باشد ازهر دو جانب ویک مقابله
ویک مقارنه بیش نبود وجمله هشت نظر بود چنانکه درین صورة مثال نمودیم

وراس وذنب را با کواکب جز مقارنه نبود وان را مجاسده خوانند
وزهره وعطارد را با آفتاب جز احتراق نبود وایشانرا بایکدیگر جز
قران وتسدیس نبود بران صورة که نموده می شود
انشاء الله اعلم بالصواب

٢٧

از جهت انکه این دو کوکب از آفتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر کواکب
کاز آفتاب دور می شوند چنانکه درد این نموده شد چه زهره بیش از چهل
وهشت درجه وعطارد بیش از بیست وهفت درجه از آفتاب دور نشوند
ازهر دو جانب و چون کوکب متوجه باشد بیکی ازین نظرها کویند متصل است
و چون اتصال تمام شود وبکذرد کویند منصرف و این نظرهای کواکب
شش کانه را غیرها بر حاشیه تقویم بنویسند بر صفحه اول از جانب
دست راست برابر هر روزی و هر ماهی که آن نظر در وی افتد وانرا
اتصالات کلی خوانند ونام ماههای این چهار تاریخ وروزها که دران

تاریخ مشهور بود هم درانجا بنویسند وتحویل شارکانرا از برجی ببرجی
انجا ثبت کنند اما تناظر بر دو کونه است یکی انکه میان دو کوکب باشد
که هر دو در دو موضع باشند وازدو جانب سر سرطان وسر جدی
که بعد هر دو از نقطه سر سرطان وسر جدی متساوی بود مثلا یکی در بیست
درجه ثور باشد ودیکری در ده درجه اسد بعد هر یکی از سرطان یک برج
وده درجه بود واز سر جدی چهار برج وبیست درجه چنانکه درین صورة
والله اعلم

دوم انکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع باشند که در مطالع
متساوی باشند وان دو موضع بود ازدو جانب سر حمل وسر میزان که بعد

١٨

از نقطها سر حمل وسر میزان متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه
حمل ودیکری در ده درجه حوت چه بعد شان از نقطه سر حمل بیست درجه
باشد ونقطه سر میزان پنج برج وده درجه برین صورت اینست

وتناظر درمیان اتصالات کلی نویسند وباشد که کوکبی متصل باشد
بکوکبی بوصل نظری یا تناظری وپیش از اتمام آن اتصال باطل شود
بسبب رجوع یا بطوء کوکب متصل یا بسبب استقامت آن کوکب که اتصال باو بود
یا سرعت سیر او وان باطل شدن را انتکاث خوانند وباینرین انتکاث
نیفتد وعلامتهای نظر درانچه بدان متعلق است دارد بدین کونه باشد

مقارنه وقران ن تسدیس س تربیع ع تثلیث ث مقابله واستقبال
اجتماع ع احتراق ق مجاسده ه تحویل ل نهار ر ولیل ل
شاظر ط واتکات ث **فصل ۱۳** در مازجات قمر ودیگر
احوال در مخصوص دست چپ تقویم درهر ماه اول ایام اسابیع ودوم ایام
ماه عربی درد وجدول بازآرند بنام یا بوتم اعداد ومحل ماه یعنی
برجی که قمر بوقت نصف اللیل دران برج بود درجدولی دیگر
بنهند در پهلوی آن ودرجدول چهارم ساعات انتقال ماه ازبرجی
به برجی بنویسند ونشان روز اگر انتقال بروز بود ونشان شب آن
شبی بود که بعداز روز بود قید کنند درین دایره باز نموده می‌شود

پس شش جدول متساوی بکشند جهة نظر قمر باکواکب شش‌گانه اول
آفتاب بعدازان کواکب پنج گانه برترتیب افلاک بازای هر روزی
که دوری یا شبی که بعدازوی بود وقمر را باکوکبی ازین شش گانه
نظری بود درجدول آن کوکب رقم نظر ورقم ساعة ورقم دقایق
ساعات ونشان روز یا شب بنویسند وانچه بازای روزی بود که
دروی یا شبی که بعدازوی بود هیچ نظر نیفتد خالی بماند وازین اتصالات
را مازجات قمر خوانند واجتماع واستقبال که هر ماه افتد در مخصوص دست
راست در اتصالات کلی درجدول باریك بنهند ودر روز یا شب تعیین
کنند وساعات که ازان روز یا شب گذشته باشد وبرج طالع وبرج عاشر
ودرجات ودقایق هریك هم بنویسند وطالع آن باشد که دران وقت
میان مشرق ومغرب برآسمان بود وجزو اجتماع هم بنویسند وان موضعی
بود از فلك که آفتاب وماه دروی مقارنه کرده باشد وجزو استقبال هم
بنویسند وآن روز موضع آفتاب بود دروقت آنکه باماه مقابله کند
ونیز موضع ماه وحالات ماه هم بنویسند یعنی درجدولی جداگانه
بعد از مازجات بنویسند بلونی دیگر وحالات ماه پنج است مجاسده

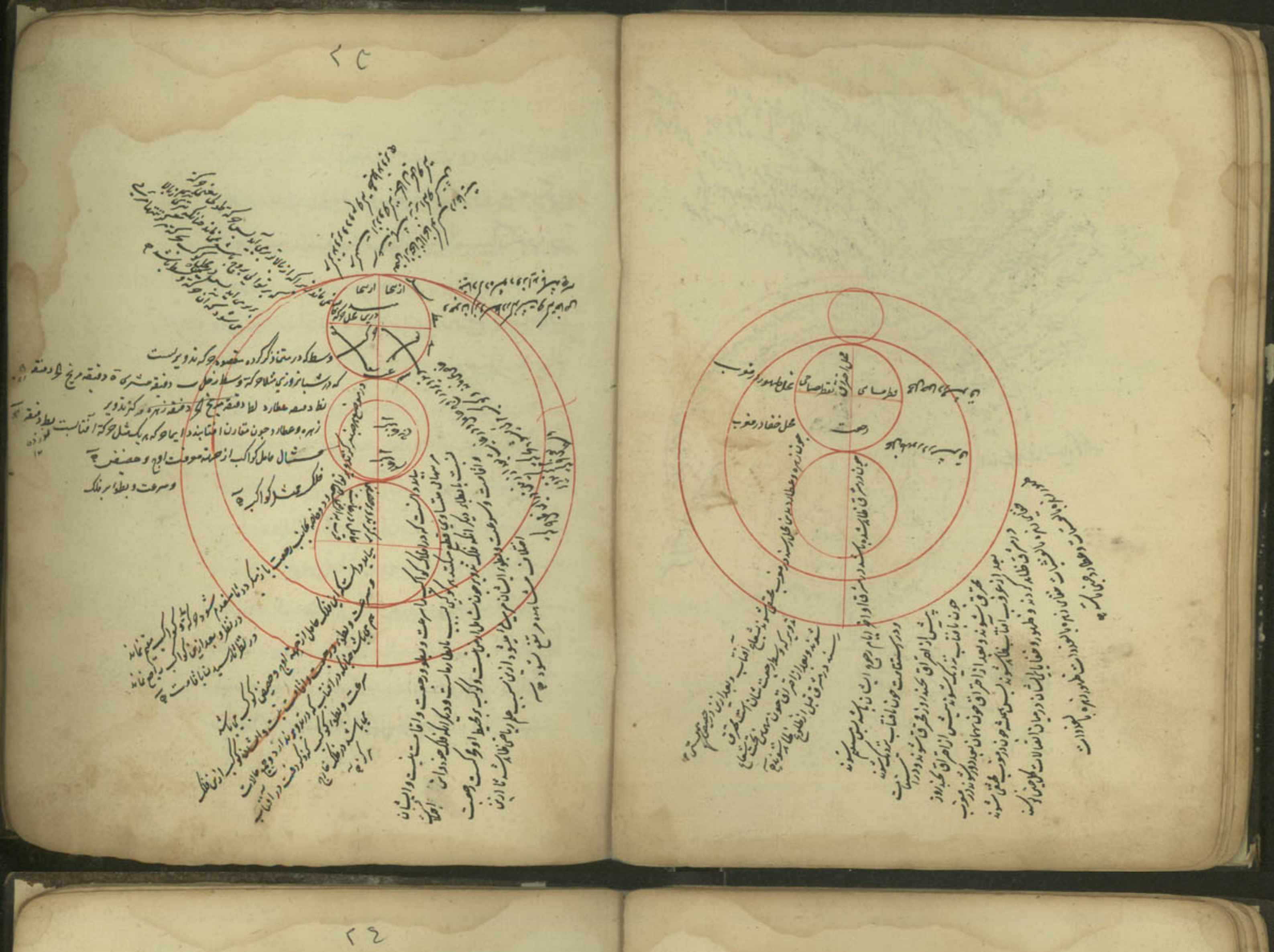
ماه باراس یا ذنب که درکدام روز یا کدام شب افتد وچند ساعت ورسیدن
ماه بدرجه شرف ودرجه هبوط خود وباول هبوط آفتاب یعنی طریقه
محترقه وبعدازین شرف وهبوط کواکب بیان کنیم وحال طریقه محترقه
بگوییم وبعضی رسیدن ماه بتحت الشعاع هم یارند وان وقتی بود که
که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع بدوازده درجه آید ومجاسده
ماه باکید هم یارند وچنین گویند که کید کوکب نحس است وسیر
او معکوس دوری بصد وچهل سال تمام کند وبرجی بدوازده سال قطع کند وعلامات
حالات اینست قمر باراس بس قمر باذنب ب قمر درشرف فه قمر
با هبوط ط قمر بطریقه قه قمر باکید د **فصل ۱۴**
در منازل ماه وآن بیست وهشت است ونامهای ایشان اینست
شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع
نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماك غفر زبانا
اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود
اخبیه مقدم موخر رشا قمر هر روز درمنزلی باشد وگاه بود
که زیاده ازیکی وزد بمنزلی باشد وگاه بود که زیاده ازهریکی وزد در

بماند وگاه بود که دریکی روز زیاده ازیکی منزل بود وموضع ماه درهر
منزلی که باشد بوقت نیم روز نام آن منزل درمنزل درجدولی جدا گانه
بنهند بازای آن روز وبعضی انتقال ماه ازمنزلی بمنزلی درجدولی
دیگر جداگانه بنهند وهشت حصه هر برجی دو منزل وثلث منزلی باشد
ودر شهر منزلی را که بازپس کند وازانجا دور شود ان منزل
پیش از طلوع آفتاب براید وچون ظاهر شود طلوع آن منزل درمیان
اتصالات کلی بنویسند بازای ان روز وبوقت طلوع هر منزلی سقوط
رقیب آن منزل بود وان منزل پانزدهم بود ازان منزل **فصل ۱۵**
درظهور واختفا ودیگر احوال کواکب سیار ستارکان علوی پیش
از احتراق بچند روز درمغرب مخفی شوند بعدازغروب آفتاب وبعداز
احتراق بچند روز درمشرق ظاهر شوند پیش ازطلوع آفتاب ولحراق
ایشان درمیانه استقامت ایشان باشد ومقابله ایشان بمیانه رجوع وتثلیث
آفتاب باشد وزهره وعطارد را هم درمیانه ایام استقامت وهم درمیانه
احتراق بود دراول رجوع مختفی شوند ودرآخرش درمشرق ظاهر شوند
وپیش ازاحتراق که درمیانه ایام استقامت بود درمشرق مختفی شوند

وبعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند واوقات ظهور واختفاء هر کوکبی
در تقویم درمیانهٔ اتصالات کلی بنویسند واما دیدن ماه نو وانکه از موضع
غروب آفتاب در شمال یا جنوب ببیند باریك یا روشن در صفحهٔ جداگانه
جهت هر ماه نوشته باشد وان دایره جهت مثال نموده شد

وباشد که احوال کواکب در جدولهای هفت کانه تفاوت
دران دوازده ورق که کفتیم هم بورق بنویسد مثلا چون
ماه سریع السیر بود یعنی سیرا واز سیر وسطش زاید بود این رقم
بنویسد سر وچون بطی السیر یعنی سیرا واز سیر وسطش کمتر
بود این رقم بنویسد سط ومقیم را مقیم ومستقیم را مستقیم
وراجع را راجع وهر کوکبی را چهار نطاق بود در فلک اوج
وچهار نطاق بود در فلك تدویر باشد که آن هم بنویسد
ونشانهای نطاق اول اوج چنین نویسد فاج ودوم را چنین
نبج وسیوم را چنین قج وچهارم را چنین ندج ونطاق
اول تدویر را فار ونطاق دوم را قد ونطاق سیوم را فجد
ونطاق چهارم را ندد وآفتاب نطاق تدویری نیست

و دانستن بعد تحت الشعاع کواکب بحساب زیج
واستخراج کردن ان مختلف باشد
در هر کوکب

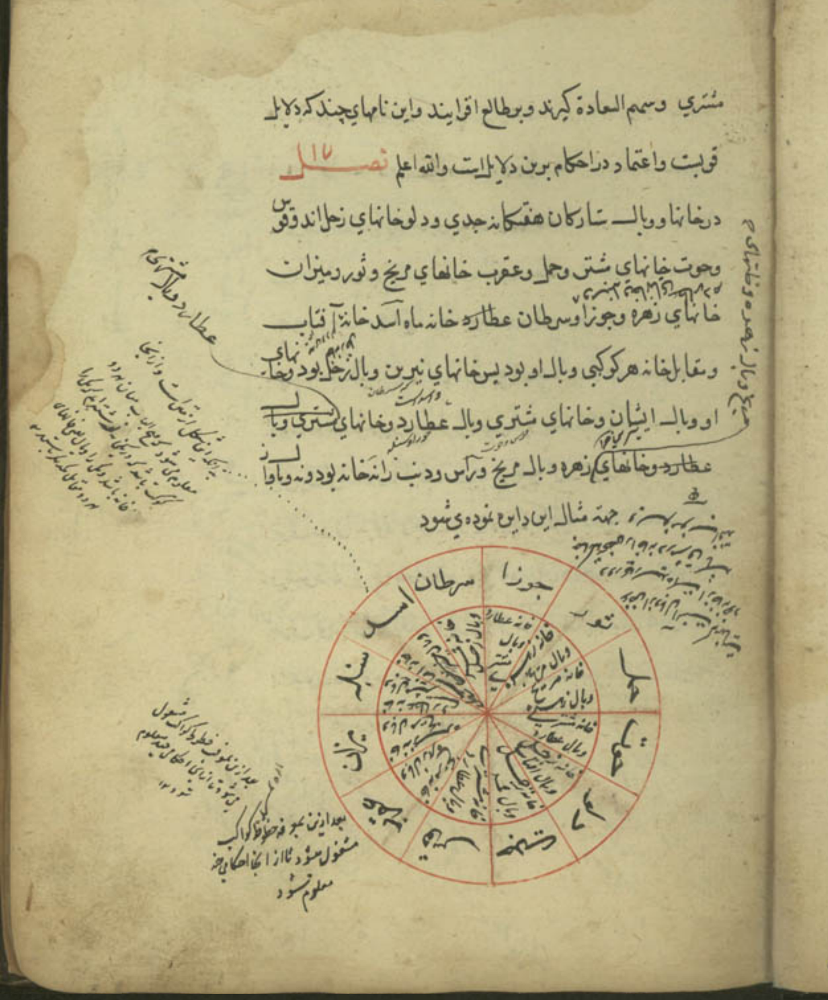


فصل ۱۶

فصل ۱۶ درباب آنچه در تقویم آرند از اوراق دوازده گانه
برابر هر روزی بنویسند ارباب اختیارات که از روزنامه کاری نیکو بود
و ازچه کاری محترز باشند و ما از ابعد ازین باجمال بیان کنیم و پیش
از اوراق ماهها طالع سال وصورت آن بیارند و در صورت
طالع درجات خانهای دوازده گانه از برج و مواضع کواکب و راس
و ذنب در وقت تحویل ثبت کنند و مواضع سهام هم بنویسند سهام
دلایل چیزهای مخصوص باشد که از موضع کواکب و خانها
گیرند و از همه قوی تر سهم السعادة و سهم الغیب بود و بود
پیش از صورت طالع وقت تحویل آفتاب مواضع استخراج آن
زیج بیارند و باشد که طالعها فصلهای دیگر و طالعهای اجتماعات
و استقبالات را هم صورتها بنهند و صورت طالع را زانچه خوانند
و بعد از اوراق ماههای خسوفی و کسوفی که دران سال
افتاده باشند بیاورند و تعیین احوال و اوقات آن بکنند و طالعهای
هریک را هم ثبت کنند و اما دیگر جدولها که پیش از اوراق ماهها
دوازده گانه وضع کنند جهة احکام فصول چهارگانه و قرانات

واجتماعات واستقبالات وجهت تواریخ و زاید دیگر برحسب عادة
هر قومی از شرحی مستغنی است اینست معرفت تقویم و بعد ازین آنچه
بدان محتاج باشد در معرفت تقویم هم بیاریم برسبیل اختصار سهم السعادة
. بروز بعد میان شمس و قمر برطالع افزایند آنجا که برسد موضع سهم
السعادة بود مثلا بروز تقویم شمس یه د تقویم قمر
ا ب طالع تحویل اح و تقویم شمس از تقویم قمر نقصان کردیم شد
و نظ ... برطالع تحویل افزودیم شد سهم الغیب بروز میان قمر و
آفتاب گیرند و بشب میان آفتاب و قمر و برطالع تحویل افزایند و هرجا
که منتهی شود موضع سهم الغیب بود و سهم الحوادث تقویم شمس از تقویم
زحل نقصان کنند و بر تقویم قمر افزایند آنجا که منتهی شود موضع
سهم و در استخراج سهامات کلیه از طالع مولود یا تحویل دوزهم خانه
اول نقصان کنند و برطالع و غیره افزایند آنجا که برسد موضع سهم بود
سهم القتال بروز بعد میان مریخ و قمر گیرند و بشب میان قمر و مریخ
و برطالع افزایند سهم الامطار بروز میان قمر و زهره گیرند و بشب
میان زهره و قمر برطالع افزایند آنجا که برسد موضع سهم باشد سهم

العدین بروز بعد بیان مشتري و زهره کیرند و بشب بیان زهره
و مشتري و برطالع افزایند واین سهم دلیلست بر تزویج حلال
و خواهها و ستایش و نیك نامي و دوستان و فواید سهم الغیبین بروز
بیان زحل و مریخ کیرند و بشب بیان مریخ و زحل و برطالع افزایند
واین سهم دلیلست بر خستکي و دشوارها و سختیها و نکبت و خوف و بند
و زندان و فوت شدن چیزها سهم الاب بروز بیان شمس و زحل
کیرند و بشب بیان زحل و شمس و برطالع افزایند واکر زحل تحت الشعاع
باشد بروز از شمس و مشتري کیرند و بشب بر عکس و برطالع افزایند
واین سهم دلیلست بر احوال پدر و کیفیت عمر و کیفیت و توانکري و درویشي
سهم الام بروز بعد بیان زهره و قمر کیرند و بشب بیان قمر و زهره و برطالع
افزایند سهم الموت بروز و بشب بعد بیان زحل و خانه هشتم کیرند و
برطالع افزایند سهم الصغر بروز و بشب بعد بیان درجه تاسع کیرند تا درجه
تاسع و برطالع افزایند سهم المال بروز و بشب بعد بیان ثاني کیرند
تا درجه ثاني و برطالع افزایند سهم السلطان بروز بعد بیان مشتري
و قمر کیرند و بشب بر عکس و بر عاشر افزایند سهم الظفر بروز و بشب بعد بیان



مشتري و سهم السعادة کیرند و برطالع افزایند واین نامها چند که دلیل
قوتست و اعتماد در احکام برین دلایلست والله اعلم فصل ۱۷
در خانها و وبال ستارکان هفتکانه جدي و دلو خانهاي زحل اند و قوس
و حوت خانهاي مشتري و حمل و عقرب خانهاي مریخ و ثور و میزان
خانهاي زهره و جوزا و سنبله خانه عطارد خانه ماه اسد خانه آفتاب
و مقابل خانه هر کوکبي وبال او بود پس خانهاي نیرین وبال زحل بود و خانهاي
او وبال ایشان و خانهاي مشتري وبال عطارد و خانهاي عطارد وبال مشتري
و خانهاي زهره وبال مریخ و راس و ذنب را نه خانه بود و نه وبال
جهة مثال این دایره نموده میشود

فصل ۱۸ در شرف و هبوط ستارکان شرف آفتاب در نوزده
درجه حملست و شرف ماه در سیوم درجه ثور و شرف
زحل در بیست ویکم درجه میزان و شرف مشتري در پانزده درجه
سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدي و شرف
زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزده
درجه سنبله و شرف راس در سیوم درجه جوزا و شرف ذنب
در سه درجه قوس و بعضي شرف همه شرف باشد الا آنکه آن درجه
قوتش بیشتر باشد و تا کوکب دروي بدرجه شرف دارد قوت
شرف در تزاید بود و چون از آن درجه بکذرد روي بنقصان نهد
و هبوط هر کوکبي مقابل شرف او بود بهمان درجه و حالتش همچونا
شرف بود که کفتیم و کفته اند که طریقه محترقه میان هبوط آفتاب
و هبوط ماه بود یعني از اول درجه نوزدهم تا اول درجه
چهارم عقرب و از این دایره معلوم میشود

در مثلثات و ارباب ایشان حمل و اسد و قوس
آتشي اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و مشتري و زحل اند بدین
ترتیب و بشب مشتري بر آفتاب مقدم دارند و ثور و سنبله و جدي
مثلثه خاکي اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشد و بشب
قمر بر زهره مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثه هوایند
و ارباب مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتري اند و بشب عطارد پس زحل
پس مشتري و سرطان و عقرب و حوت مثلثه آبي اند و ارباب این مثلثه
بروز زهره و مریخ و بشب مریخ و زهره مقدم دارند و ازین جدول ارباب مثلثات

المثلثات	ارباب نهار	ارباب ليل
آتشی حمل و اسد و قوس	شمس مشتری زحل	مشتری شمس زحل
خاکیه ثور سنبله جدی	زهره قمر مریخ	قمر زهره مریخ
هوائیه جوزا میزان دلو	زحل عطارد مشتری	عطارد زحل مشتری
آبیه سرطان عقرب حوت	زهره مریخ قمر	مریخ زهره قمر

فصل ۲ درحدود کواکب بدانکه هر کوکبی را از کواکب متحیره در هر برجی حدی بود و از آن چند درجه معین بود از آن بروج و حدود اختلاف کرده اند مشهورترین حدودیست که مصریان آورده اند وحدود بطلموس هم مشهورست اما حدود مصریان مشهورترست

بران اعتماد کردیم وان بران تفصیلات که نموده می‌شود والله اعلم
این جدول مقدم موخرات

[illegible]	جدول وجوه		
[illegible]	لـ	ک	ے
[illegible]	ه	س	ح
ا	ل	د	ک
ب	س	ح	ے
ج	د	ک	ه
د	ح	ے	ل
ه	ک	ه	س
و	ے	ل	د
ز	ه	س	خ
ح	ل	د	ک
ط	س	ح	ے
ی	د	ک	ه
یا	ح	ے	لـ

[illegible]	جدول حدود مصریان				
[illegible]	وے	و	ح	[illegible]	له
ا	[illegible]	رو	حے	له	[illegible]
ب	[illegible]	ی	ه	خ ذ	وک
ج	[illegible]	و	و	لی	لے
د	[illegible]	و	لو	رو	وخ
ه	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	لب
و	لو	[illegible]	ی	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	ی	[illegible]	[illegible]	لج
ح	[illegible]	ه	ی	له	غ
ط	وز	ی	و	لو	ح
ی	رز	و	ی	[illegible]	له
یا	یب	ی	یب	[illegible]	لـ ب

۱ در وجوه دیگر خطهای کواکب اما وجوه آنست که هر برجی را سه ثلث کرده اند وازحمل ابتدا کرده ثلث اول بصاحبش مریخ داده اند وثلث دوم از آنکه شیب فلك مریخ بود یعنی آفتاب وثلث سیوم از آنکه شیب او بود یعنی زهره وثلث اول از برج ثور آنکه شیب زهره بود یعنی عطارد وثلث دوم قمر وثلث سیوم از آنکه بالای همه است یعنی زحل بعد از ان مشتری ومریخ وهم برین قیاس تا آخر

حوت که نوبت سه بمریخ رسد و او را دو درجه پهلوی یکدیگر انند وثلث آخر حوت وثلث اول حمل ووجه را نیز صورت خوانند وجدول وجوه در بسیار کتبها حدود کشیده شد والله عالم فی الضمایر

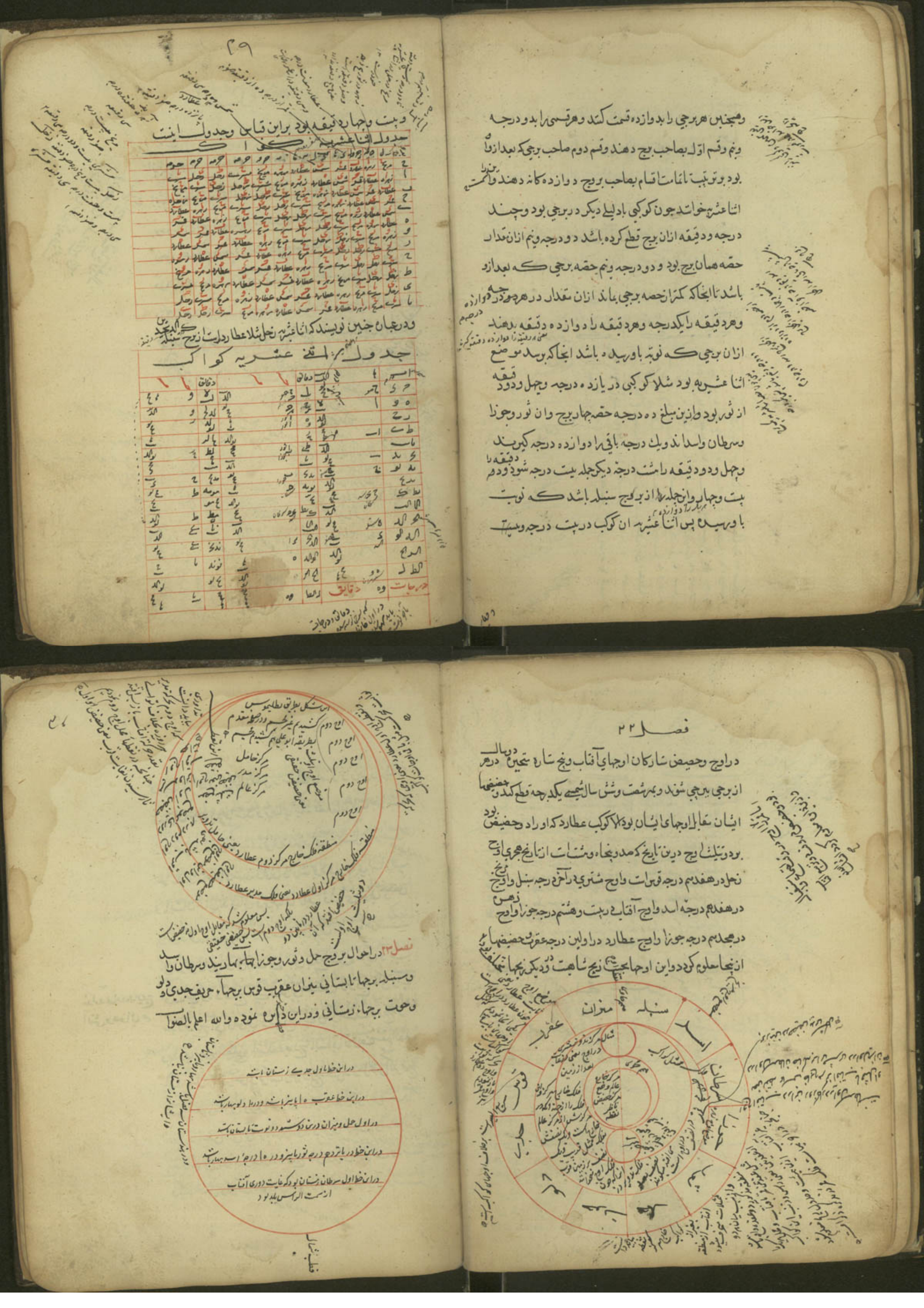
وباشد که برجی را همچنین بثلثها قسمت کنند وثلث اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند وثلث دوم بصاحب آن برج که از همان مثلثه بعد از و باشد وثلث آخر صاحب آن برج که باقی بود از همان مثلثه مثلا اول حمل مریخ را ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است سیوم مشتری که صاحب قوس است وهمچنین بر دیگر برجها واین قسمت را دریجان خوانند جهت سهولت در این جدول تصویر کرده می‌شود والله اعلم

حد	ولی	در نهار	است
[illegible]	ے	ک	ل
٦	مریخ	شمس	مشتری
ا	زهره	عطارد	زحل
ب	عطارد	زهره	زحل
ج	قمر	مریخ	مشتری
د	شمس	مریخ	مشتری
ه	عطارد	زحل	زهره
و	زهره	زحل	عطارد
ز	مریخ	مشتری	قمر
ح	مشتری	مریخ	شمس
ط	زحل	زهره	عطارد
ی	زحل	عطارد	زهره
یا	مشتری	قمر	مریخ

وهمچنین هر برجی را بنه قسمت کنند قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حملست وقسم دوم را بصاحب ثور دهند یعنی زهره سیوم را بصاحب جوزا دهند یعنی عطارد وهمچنین تا انتهای حمل تمام شود پس اول ثور صاحب جدی را بود یعنی زحل دوم هم زحل را بود جهت دلو وسیوم مشتری را بود که صاحب حوتست وهمچنین تا آخر بروج واین قسمت را نهبهر خوانند واز این ترتیب لازم آید که هر قسم را از سه برج که از یک مثلثه باشد یک کوکب را بود مثلا قسم اول از خاکی یعنی سه از ثور وهم از سنبله وسه از جدی زحل را بود وقسم دوم مشتری را که صاحب حوتست واین جدول معلوم می‌شود

جدول نهبهر کواکب

البروج									
حمل اسد قوس	ج مریخ	ا زهره	ب عطارد	ج قمر	د شمس	ه عطارد	و زهره	ز مریخ	ح مشتری
ثور سنبله جدی	ط زحل	ی زحل	یا مشتری	یب مریخ	ا زهره	ب عطارد	ج قمر	د شمس	ه عطارد
جوزا میزان دلو	و زهره	ز مریخ	ح مشتری	ط زحل	ی زحل	یا مشتری	یب مریخ	ا زهره	ب عطارد
سرطان عقرب حوت	د قمر	ه شمس	و عطارد	ز زهره	ح مریخ	ط مشتری	ی زحل	یا زحل	یب مشتری



وهمچنین هر برجی را بدوازده قسمت کنند و هر قسمی را بدو درجه ونیم وقسم اول بصاحب برج دهند وقسم دوم صاحب برجی که بعد ازو بود بو ترتیب تا تمامت اقسام بصاحب بروج دوازده گانه دهند و آن قسمت اثنا عشریه خوانند چون کوکبی با دلیلی دیگر در برجی بود وچند درجه ودقیقه ازان برج قطع کرده باشد دو درجه ونیم ازان مقدار حصه همان برج بود و دو درجه ونیم حصه برجی که بعد ازو باشد تا انجا که کمتر از حصه برجی باند ازان مقدار در هر دو درجه دوازده وهر دقیقه را یکدرجه وهر دقیقه را دوازده دقیقه بدهند ازان برجی که نوبة باو رسیده باشد انجا که برسد موضع اثنا عشریه بود مثلا کوکبی در یازده درجه وچهل ودو دقیقه از ثور بود وازین مبلغ ده درجه حصه چهار برج وان ثور وجوزا وسرطان واسد اند ویك درجه باقی را دوازده درجه گیرند وچهل ودو دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیت درجه شود ودم بیت وچهار وانجمله را از برج سنبله باشد که نوبت باو رسید پس اثنا عشریه ان کوکب در بیت درجه وسیت

جدول اثنا عشریه کواکب

ودرعبارت چنین نویسند که اثنا عشریه زحل مثلا عطارد راست از برج سنبله

جدول اثنا عشریه کواکب

فصل ۲۲

در اوج وحضیض سیارکان اوجهای آفتاب وپنج ستاره متحیره در هر دو سال از برجی ببرجی شوند وبهر شصت وشش سال شمسیه یکدرجه قطع کنند وحضیضها ایشان مقابل اوجهای ایشان بود الا کوکب عطارد که او را دو حضیض بود ودر تثلیث اوج در این تاریخ که صد وپنجاه وشش است از تاریخ هجری اوج زحل در هفدهم درجه قوس است واوج مشتری در آخر درجه سنبله واوج مریخ در هفدهم درجه اسد واوج آفتاب در بیست وهشتم درجه جوزا واوج زهره در هجدهم درجه جوزا واوج عطارد در اولین درجه عقرب وحضیضها ازینجا معلوم کرد واین اوجها بحسب زیج شاهی است و در دیگر زیجها مختلف

فصل ۲۳

در احوال بروج حمل وثور وجوزا بهاری بهاریند وسرطان واسد وسنبله برجهای تابستانی بیزان عقرب قوس برجهای خریفی جدی ودلو وحوت برجهای زمستانی ودراین ذکر نموده والله اعلم بالصواب

و برجهاي اوايل اين چهار فصل را منقلب خوانند وان حمل و سرطان
و میزان و جدي خوانند و برجهاي ميانه فصلها را ثابت خوانند
وان ثور واسد وعقرب و دلو بود و برجهاي آخر فصل را ذوجسدين
خوانند وان جوزا و سنبله و قوس و حوت بود و برجهاي بهاري
و تابستان شمالي اند و عالي و برجهاي خريف و شتا جنوبي و منخفض
و حمل مذكر و نهاري و ثور مونث و ليلي برين ترتيب تا حوت
يكي مذكر نهاري و يكي مونث ليلي پس بروج مثلثه خاكي و آبي
مونث ليلي بود و بروج آتشي و هوايي گرم و بروج خاكي و آبي
سرد و بروج آبي و هوايي تر و بروج آتشي و خاكي خشك و بروج زمستان
و بهاري معوج الطلوع باشد و بروج تابستاني و خريف مستقيم الطلوع
باشد فصل ۲۴ در احوال كواكب زحل و مريخ نحس اند زحل نحس اكبر مريخ
نحس اصغر و مشتري و زهره سعد اند مشتري سعد اكبر زهره سعد اصغر
عطارد با نحس نحس بود و با سعد سعد و نيرين از تثليث و تسديس
سعد اند و از مقابله و مقارنه و تربيع نحس و راس سعد است و ذنب
و كيد نحس و كواكب علوي و شمس مذكر اند و زهره و قمر مونث

مذكر نهاري و بروج آتشي و هوايي

و هرچه مذكور شد الا مريخ نهاري اند و زهره و قمر ليلي و زحل سرد
و خشك و مشتري و زهره گرم و تر اند باعتدال و قمر نزديك تر سرد و تر
و عطارد بهر كوكبي كه بپيوندد طبعت او گيرد و در زند گي و تا نيث
و همچنين فصل ۲۵ در خانهاي دوازده گانه آن بروج و درجه كه از
مشرق طلوع كند و در هر وقتي ان را طالع خوانند وان خانه
زندگي و جان و تن و عمر بود و ابتداء هر كاري هم تعلق باين خانه
دارد دوم خانه مال و معيشت و معاشان بود و سيوم خانه خواهر و برادران
و خويشان چهارم كه ان را وتد الارض خوانند خانه پدر و املاك
و عاقبت كارها بود پنجم خانه فرزندان و شاديها و هديه و تحفه
و محبوبان ششم خانه بندگان و هفتم وتد غارب بود و نظير مقابل
طالع و آن خانه زنان و انباران و ضدان و خصمان بود هشتم
خانه ترس و مرگ بود و نكبت و ميراث نهم خانه علم و دين و اعتقاد
و سفر و خواب باشد دهم خانه شغل و عمل و جاه و رفعت و منزلت
و سلاطين و حكام و ام باشد و ان را وسط السماء خوانند يازدهم
خانه اميدها و سعادت و دوستان باشد دوازدهم خانه دشمنان

و بند و زندان و بدبختي و چهارپايان بزرگ باشد و هر خانه را
درجه و دقيقه باشد از برجي و ان را موضع خانه خوانند و حد هر خانه
از پنج درجه پيش از ان موضع باشد تا پنج درجه پيش از موضع خانه كه
بعد از و بود و ازين خانهاي طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد اند
يازدهم و پنجم و دوم و هشتم و لوازدهم ساقط از طالع و از همه
خانها قوي تر طالع و عاشر بود پس هفتم پس چهارم پس يازدهم پس
پنجم پس نهم پس سيوم پس دوم پس هشتم و ضعيف ترين خانها دوازدهم
و ششم است كه هم زايل اند و هم ساقط واين دوازده خانه چهار ربع
باشد يكي تا طالع وان مذكر بود و ديگري از طالع تا رابع وان مونث
بود واين دو ربع صاعد بود و مقابل ربع مذكر مذكر بود و مقابل
ربع مونث مونث بود و مقابل صاعد منحدر و از خانهاي طالع
و هرچه نام او طاق بود چون سيوم و پنجم مذكر بود و هرچه نام
او جفت بود مونث باشد فصل ۲۶ در فرح كواكب فرح زحل
در دوازدهم طالع بود و فرح مريخ در ششم و فرح مشتري در يازدهم
و فرح زهره در پنجم و فرح آفتاب در نهم و فرح قمر در سيوم و فرح عطارد

در طالع و مقابله فرح را ترح خوانند و آفت نيز گويند و بودن
كواكب نهاري فوق الارض بروز و بشب تحت الارض و كواكب
ليلي برعكس حيز خوانند و همچنين بودن كواكب مذكر در خانه
ربع مذكر و بودن كواكب مونث در ربع مونث و خانه مونث نوعي
ديگر باشد كواكب را بفرح و حيز فصل ۲۷ در حال نظرها تثليث
و تسديس نظر دوستي اند و مقابله و تربيع نظر دشمني اند مقابله تمام
دشمني با ايشان بد و نظر دشمني بنحوس بد باشد و نظر دوستي ايشان
چندان بد نباشد و مقارنه و مجاسدن با سعود تمامتر سعادتي باشد
و با نحوس تمامتر نحوسي و تناظر جاي نظر بود و حد نظر را جرم خوانند
و جرم علويين نه درجه پيش از كواكب و نه درجه بعد از كواكب
بود و جرم سفليين هفت درجه پيش و هفت درجه پس و جرم مريخ
هشت درجه پيش و هشت درجه پس و جرم آفتاب در هر جانب پانزده
درجه و جرم قمر در هر جانب دوازده درجه و جرم قمر در هر جانب
در هر جانب دوازده درجه و جرم راس و ذنب همچون جرم قمر است
و كوكبي كه بكوكبي ناظر خواهد شد چون بحد جرم رسد

و تربيع نيم دشمني و نظر دوستي بسعود نيز باشد و نظر دشمني

بر سید کفت او را ضربی از علم وزارت نسبت زیرا که استاد قیاس نسبت باید
کرد وحال اکر از افلاطون ان صفات دور است کفت انچه کفته بکوچون نقل بود
افلاطون کفت راست کفته این افعال در من بود بریاضت اوصاف ذمیمه

کویند متصلات واتصال تمام انکاه بود که میان ایشان بعد
کمتر از نیمه جرم هردو کوکب بود و چون کمتر از نیمه جرم کوکب شود
ازان هردو نظر خواهند کرد که جرم او کمتر باشد اتصال بغایت
رسیده باشد چون ازین بکذرد و منصرف شود و درجات انصراف
چون درجات اتصال باشد و قمر چون ببرجی انتقال کند که
بکوکبی ناظر خواهد بود اما هنوز بحد اعتدال نرسیده است
وکویند بعید الاتصالات واکر منصرف شده باشد و دیکر کواکب را
نخواهد دید کویند خالی السیر است واکر در برجی هیچ کوکب از کواکب
شرکا نه باقی نبیند وکویند وحشی السیر است **فصل ۲۸**
در مولودات کواکب از طبقات مردم زحل کوکب پیران دهقانان
وارباب خواندان قدیم و مردمان سیاه رنک بود مشتری کوکب قضاة
واشراف واصحاب مناصب بود مریخ کوکب سپاهیان واهل سلاح
وترکان وعیاران ودزدان بود شمس کوکب پادشاه و بزرکان
دار و نهی بود زهره کوکب زنان وخادمان ومعاشران واهل
طرب بود عطارد کوکب دبیران واصحاب دیوانها وعالمان وبزرکان

خساست است کوش معتدل دلیل حسن خلق است صورت که مانند صورت مستان باشد
صورتی که مانند صورت خجل بود دلیل شرمندکیست دلیل ساده مزاجی وبسیار
غفلت بود دلیل غلظت حکمت واعتدالست در اوصاف باطنی قد کوتاه دلیل
و فتنه انکیزیست اوازی سطبر بلند دلیل شجاعت بود اواز باریک ونرم دلیل

و شاعران بود و قمر کوکب رسولان وجاسوسان ومسافران وعوام
الناس وبیکاران بود **فصل ۲۹** در احوال روزها واختیارات اکر اتصال
قمر بمشتری بود از بروج منقلب تجارت وخرید و فروخت را شاید
واز بروج ثابت دخول بلد بنیاد کارهای کلی نهادن واکر اتصال بزهره
بود از بروج جامه نو بریدن و نو پوشیدن را واز بروج ثابت
عقد و زفاف کردن واز بروج ذو جسدین شرکت وعقد نکاح را
واکر قمر ناظر بنحوسی بود به نظر دشمنی نشاید الا در تخریب بناها
وقتل سباع را واکر نظر دوستی بود بزحل از بروج ارضی عمارت
وزراعت را شاید بود واز بروج آبی بریدن کاریزها وجویها
واز بروج ثابت بنای شهرها وحصارها واکر قمر ناظر بمریخ بود از بروج
منقلب سواری وشکار وکوی زدن را واز بروج ثابت تعبیه
لشکرها واز بروج ذو جسدین اصلاح صلح وترتیب آلات
حرب را واکر ناظر بشمس بود از بروج منقلب نظر دوستی سفر وبدیدن
دیدار سلاطین وحکام واز بروج ثابت دخول بلد وابتدای اعمال
واشغال سلطانی را وبستن عهدها واز بروج ذو جسدین

وکردی وبسیاری واندکی کوشت دلیل افعال دینی است روی کشاده دلیل
خلق نیکوست روی ترش دلیل بدخلقی است روی ناهموار از زخم و آبله
دلیل ناهمواری وخشونت اماس کنار روی واماس شقیقه دلیل غضب
ودرشتی خوست کوش بزرک دلیل تندی وتیزی در هر کار کوش خورد دلیل

دیکر کارهای بزرک را واز بروج آتشی ساختن پیرایه وکداختن
زر وسیم را اما اکر ناظر بعداوت بود در وی خیری نبود الا انکه اجتماع
بنظر سعود شاید رازها کفتن و پوشیدن کارها واستقبال بضد این
بود واکر بعطارد بود مسعود باشد ساعت نظر سعود بود وتعلیم کتابت
وبحث ومناظره را شاید واکر عطارد نحوس بود در وی چیزی نبود
خاصه نظر عداوت بود فی الجمله اتصال قمر بر وجهی پسندیده بهر کوکبی
چیزی را شاید که منسوب بود بان کوکب و قمر باذنب وکید و میان دو
نحس و وحشی السیر وطریقه محترقه وخالی السیر خاصه که از نحس منصرف
شده باشد وهیچ کار را نشاید اینست انچه در اختیارات روزها در
بدان احتیاج افتد والله اعلم **فصل ۳۰** در معرفت اصولی که
در اختیارات بدان احتیاج افتد در وی صلاح حال یعنی موضع قمر
و قمر وصاحب موضع او و کوکبی که کاری که ابتدا خواهند
کرد وباو منسوب بود وصلاح طالع وقت وصاحبش واوتاد در اختیار
کارها نکاه باید داشت وصلاح خانها ان بود که از نحوس خالی باشد
وسعود بان ناظر باشند وصلاح حال کوکب آن بود که ایشان قوی ذات

ازرق مبیندی بیاله باشد دلیل ترس ومعیاست چشم سیاه غیر منقط دلیل عقل است
نیک بیتن مثل اطفال نکرد و در بیش واخنده وفرح ظاهر بود دلیلی حماقتست چشم
کبود باشد دلیلی شرمیت ومکر وحیله وشهوت پرست است چشم سرخ

بود که در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه خود باشند یا در ان
ربع که روی باوج دارند و در شمال صاعد باشند یا مستقیم السیر
باشند زاید در سیر یا قوی عرضی بود وانچنان بود که کوکب در فوح
یا حیز یا اوتاد یا مایل الوتد یا ناظر بطالع یا در ربع وخانه موافق
الطبع باشند یا مسعود باشند وانچنان بود که ممازج سعود باشد
و بنظر تناظر وفساد حال کواکب ضد این بود چون وبال وهبوط
وحضیض ورجوع واحتراق وبودن در برج وبیوت زایل وساقط
وممازجت نحوس وامثال این وسعد قوی در خیر بیفزاید وسعد
ضعیف از خیر بکاهد ونحس قوی از شر باز ایستد وضعیف
در شر بیفزاید وباید که کارهای منقلب را بروج منقلب وثابت را بروج
ثابت اختیار کند و قمر متصل بود بکوکبی که مناسب ان کار باشد
مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن را قمر در برج غیر ثابت بزهره که
کوکب زینتست سفر را ببرج غیر ثابت وخاکی اکر بر سفر بر خشک بود
آبی اکر سفر دریا بود متصل بسعد ومنصرف از سعدی دیگر کرفتار
سعرت وهفتم کز خانه نقصدت هردو سعود باشند وتسلم را

در برجی که صورت مردم بود و آن برج هوایی بود سنبله ونیمه اول
از قوس ممتزج بعطارد امتزاج محمود بکرمابه رفتن را باید که
قمر در خانهای مشتری و مریخ بود و فصد را برج آتشی و هوایی
و در فصد بر دست راست مانک باید که قمر در جوزا نبود وبنا نهادن را
قمر در بروج ثابت باد و جد ین باشد صاعد در شمال و زحل در چهار
طالع آن وقت بکمال بود و اعمال سلطانی قمر در شرف باید یا در خانه
آفتاب ناظر با آفتاب نمودن تجارات را قمر در بروج منقلب مسعود
بمشتری یا عطارد بیع و شرا را در برج منقلب اما در ربیع سفر فارغ عدی
و در شری باید که متصل بسعدی بود برین قیاس و ما در این
مختصر بدین قدر اختصار کردیم پس اگر زیاده ازین خواهد بکتب
این علم رجوع کند والله علی
کل الامور محیط
کتاب بی فصل بعون الله
الملک الوهاب
چشم اشرف کبود دلیل ... بی شرمیت چشم که از غایت

ششم شهر مبارک ربیع الاول بود که بمقتضای تقدیر سبحانی و عدم اقتضای تدبیر
از بلده هرات بقصد عتبات عالیات ائمه هدات علیهم افضل الصلوات واکمل التحیات
بیرون آمدم در تاریخ سنه ۹۶۵ که طرز اجعت شد.

باب در بیان قیافه و صورت ظاهر انسان و شکل
شمایل و اعضا و جوارح ایشان که کیفیت هر عضوی دلیل چه صفت است
سر بزرگ دلیل همت عالیست و سر خرد دلیل بی خردیست موی
درشت دلیل شجاعت است موی نرم دلیل جبن و ترس کیست
اعتدال موی دلیل اعتدال است در صفات بسیاری موی
بر سر دلیل کثافت است بسیاری موی بر پشت دلیل
شهوت است بسیاری موی بر شانه و گردن دلیل شجاعت و حماقت
بسیاری مو بر سینه و شکم دلیل کثافت است موی اندک دلیل
لطافت است رنگ سرخ آتشی دلیل بسیاری خون و شتاب
زدگیست و دیوانگی و رنگ زرد خشمی و رنگ زرد بی علت دلیل
خبث باطن است رنگ سرخ و سفید دلیل اعتدال است
در اخلاق حمیده رنگ سرخ صافی دلیل حیاست رنگ سبز
بیاض مایل با زرد و سیاهی مایل دلیل خلق بد است رنگ اسمر
دلیل فطانت است پیشانی فراخ که بر و عروق و اعضا نباشد
دلیل مخاصمت و ناسازگاریست پیشانی تنگ دلیل خبث و نادانیست

درتهنیت عید

مقدم عید که ایام مسرات و هنگام مسرات است بر جناب عالی مبارک باد و نثار رسم تهنیت بود اندر جهان بعید
هر بامداد بر تو چو عید خجسته باد وصول عید را با ایام شریف خداوندی تهنیت میگوید ایام شریف مبارک
و نتایج سعادت بر مبارک مصراع خوش باش و کامران و شادی گذار عید روز عید است و تهنیت
شرطست عید را تهنیت کنیم شاه چون معهود آنست که تهنیت عید بر وجه ایجاز گفته باید
بیت اکتفا میرود این موسم مبارک و مانند این هزار در خرمی بسر برد و در خوشدلی گذار

تهنیت نوروز

میان اعتدال طبیعی که بمعاونت هوای ربیعی روح روح و نشاط فتوح می بخشد بجناب عالی
متواصل باد این نوبهار خرم و نوروز دلکش فرخنده باد بر تو و مار القابی تو چون تهنیت
نقل و تحویل بحسب عرف عام معهود شده ازین جهت مزاحم جناب جلال و منبع حضرت
فرخنده فال گشته میگوید خدایگان مه و سال نوبت همایون باد همیشه عدل تو معمار ربع مسکون باد
خواست که چنانچه معتاد شده جناب خداوندی را تجدید سال تهنیت گوید باز با خود اندیشید
که حیث ناچه باشد که به نوروز کنم تهنیت چون هر آن روز که تو گشت ترا نوروزیست
تهنیت جناب فرخ روز بقدوم مبارک نوروز مخصوص بطایفه مخلصانست بلکه بیت
عالم بزبان سوسن ارادت گوید که نوروز مبارک بادت فی لیلة العید میامن لیلة القدر
که خیر من الف شهر است بجناب عالی متواصل باد و او را هر روز انشراح صدری و هر شب
ارتفاع قدری حاصل فی الرمضان قدوم شهر صیام که واسطه عقد شهور و اعوام است بر آن
جناب فرخنده باد قدوم موکب استفتاح قدوم موکب استفتاح بلبنته با جناب عالی مقدمه خیر و صلاح
طلیعه دوقور و صلاح باد فی المولود اخبر بسر باشد خجسته باد و همایون بمبارک و میمونه
طلوع مهر سعادت بر آسمان جلال نتیجه کرم و مردی و جاه و شرف طلیعه از اطلاع ایزد متعال
بر آمد آفتاب برج شاهی جهان روشن شد از مه تا بماهی اندر افق شرف هلالی افزود
و خار زمانه را جمالی افزود چون سبزه را قوت عبارت و قدرت استعارت سعادت
و یارمندی کسب کند که تهنیت این طلوع خورشید جمال و دولود این جمشید جلال انبته الله

چو عنایت بانا حسنا نظم و نثری نویسد و در ضمن ان مراسم شکری بتقدیم رساند بدین ابیات
اختصار نمود چه فی الحقیقه حسب حال بود بیت خسروا فرخنده بادا این ماه نو کامد پدید
کافتابش از شرف چون ذره تابع میشود پرتو انوار الطاف الهی بر رخش رشک صبح
صادق و خورشید ساطع میشود کو هر کس نامدار است این ز دریای جلال گز نکویی زیب
اصناف بدایع میشود چون بشارت رسانیدند که ناظمان عقود ایجاد بیت در عقد مکارم گهری
افزودند یعنی خداوند را بمبارکی خلف صدقی آمده روح و راحتی بسلیقی و استراحتی بروح مجموع رسید
که قابل شرح و بیان نتواند بود لوازم شکر و شکرانه تقدیم یافته این کلمات را
برسبیل تهنیت محرر گردانید بیت مقدمش فرخنده باد و دولتش پاینده باد افتاب کامتان
با یکدگر تابنده باد چون آفتاب مشرق شاهی بعون عنایت الهی طلوع کرده و جهان و جهانیان را
قوت دل و قوت دیده کرامت شد لازم عموم و خصوص که سیما ارباب اختصاص و خلوص در استغفار
خطوبات و استظهار طریق مبارک این سپرده میگویند بیت در عقد خاندان تو ای شاه
روزگار آورد روز کاریکی قیمتی گهر زین گل که شد شکفته بگلزار خسروی زینت
گرفت عرصه آفاق سربسر از حدیقه اش شمایل شاهی پدیدار است آری از آن نجم بود
جز خیر نیز حمد الله بیت عقلی که بسته است زتایید صورتی روحی که یافت
ز اقبال پیکری مقدم این مبارک قدم سبب مزید استظام جاه و جلال و موجب انتفاع امانی
و آمال باد چه ای سلف مهی نو بر آمد ز برج مهی که دارد دو ذی ز روشنی این تحفه که از ورای
آستان قدر روی بعرصه قرار مدد آورده یعنی این مولود فرخنده اختر که بتجدید در تحت
قبة آمده مبارک دم و میمون قدم باد باتفاق دیگر اخلاف نامدار و اولاد سعادت بسیار
منت خدا را که بتایید آسمان آمد مستر جلالت خدایگان ودولتیار تهنیت مراجعت از سفر
منضمن انتظام امور دین و دولت و مستلزم التیام کشور ملک و ملة باد شعر
بمقدمک المیمون قد قد المجد وعاودنا الاقبال والطالع السعد چون بشارت دادند که آن منبع کرامت
در کنف سلامت بمحل استقامت رسید ریاض ابتهاج حضرت تازه یافت و عیاض ارتیاح
بانضرة بی اندازه گشت حمد الله که از عون لطف مواهب محظوظ و از انیاب نوایب محفوظ است
شکر حق که باد حصول مراد کامرانی در صحبت و تو دامانی بمقر عدر باز رسید سلامت رفیق

و موافقت هم طریق بی تکلف امروز هر ستاره که گمرزخان بود نه در خور جلالت این آستان بود چنانچه غایت حیرت
عقده سکوت بر رشته تقدیری اندازد کمال بحجت مهر صموت بر درج بیان می نهد لاجرم در تهنیت وصول موکب
عالی میدان عبارت نمی تواند طلبید که بر سمند استعارت جولان کند و بدین وصف اطال اختصار می نماید الحمد لله که این
سنوح خطر روی نموده و در تعاطی انواع تتبع خیال مزری شاهد پیغام شکر بسیار که از فرقدت امروز
کس پراکنده نمانده است مکرر از نثار شرح این سرور نجم عبارت ده و بیان این مسرت بکرام نوتر کند بیت
چه بر تواست که اقبال در جهان افکند هم غلغلت که او گذاف دولت در آسمان افکند هم حلقت که در گردن
زمین و زمان طلوع رایت و رای خدایگان افکند نسیم مرکب شاهیت با نسیم بهشت که بوی امن و امان در نسیم
جان افکند اگر همگی اوقات بر وصف این سعادت مقصور دارد بهجبان قاصر و اگر مدت العمر در شکر این موهبت
گذراند خود را مقصر داند منت ایزد را که بعد از طول و عرض سال و ماه اختر داد استقامت یافت برگردون تم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنا و صلوة و دعا تحقیق پیوست که این رساله انتخابی است از رسالة التقویم که فقیر عفی ابو الخیر
محمد ابن محمد الفارسی در سابق زمان تحریر نموده چه آنکه فصول و ابواب قدیم که در شرح تقویم تدوین نموده
بودند حالا وافی و کافی نبوده و این رساله مشتمل است بر مقدمه و یک مقاله و خاتمه **مقدمه** بدانکه
تقویم در زبان عرب راست داشتن و قیمت کردن است و در نزد منجمان یعنی تقویم دوری ستاره است
از اول حمل بر توالی بروج و تقویم نیز نوعی صحیفه گویند که حرکات ستاره ها و حالات ایشان در یکساله
و آن ساله در آن نوشته اند و کواکب سیاره هفت اند چنانکه گفته اند قمراست و عطارد و زهره
شمس و مریخ و مشتری و زحل کواکب سیر و ناهید دان چو خورشید و بهرام و برجیس و کیوان
یکی در فلکی اند قمر در فلک اول است و او را نیز اصغر خوانند و عطارد در فلک دوم است و او را نیز
تیر خوانند و زهره در آسمان سیوم است و او را ناهید هم گویند و شمس در فلک چهارم است و او را نیز
اعظم خوانند و مریخ در فلک پنجم است و او را بهرام نیز گویند و مشتری در آسمان ششم است و او را برجیس
نیز خوانند و زحل در آسمان هفتم است و او را کیوان نیز گویند و بالای زحل فلک فلک هشتم است و محل
ستاره های ثابته و برجها است و در فلک هشتم را کرسی خوانند و بالای او فلک نهم است و او را نیز
فلک اطلس خوانند جهة آنکه در این فلک هیچ ستاره نیافته اند و بالای این فلک هیچ جسم نیست و اهل شرع او را
عرش خوانند و این نه فلک گرد یکدیگر در آمده اند مانند توی های پیاز و جمله فلکها گرد آتش و باد و آب
و خاک در آمده اند و اینها را عناصر اربعه خوانند صورت افلاک و ما فیها این است صورت افلاک

و فلک قمر گرد کره آتش بر آمده
و کره آتش گرد کره باد بر آمده
و کره باد گرد کره آب
و کره خاک هر دو گشته و آب گرد
کره زمین تمام گشته
بلکه ربعی از زمین از آب
بیرون آمده
و آن ربع را ربع مسکون خوانند
تا جای ادمیان
و جانوران نفس کش باشد
تنبیه
حرکت این فلکها و ستاره ها
مکر نوع باشد
بلکه فلک اطلس که او را فلک
اعظم نیز خوانند
در قریب شبانروزی یکبار گرد
کره زمین گردد
و حرکت او از جانب مشرق
بود بطرف مغرب و این را حرکت بر خلاف توالی گویند و این فلک آفتاب و ماه و ستارگان را
در شبانروزی یک نوبت گرد زمین گردانند و هر یک از ستاره های ثابته و سیاره را حرکتی خاصه هست
که از مغرب بمشرق روند و این را حرکت بر توالی نامند و کواکب ثابته که در فلک هشتم اند دوری در بیست
و چهار هزار و دویست سال تمام کنند و فلک زحل در هر سی سال یکبار گرد زمین گردد و مشتری در هر دوازده
سال دوری تمام کند و مریخ در قریب دو سال یک دور سیر کند و شمس در یکسال تمام یکبار گرد زمین بر آید
و زهره در یکسال گرد زمین گردد و عطارد نیز چنین و قمر در بیست و هفت شبانروز و هشت ساعت
گرد زمین بر آید و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد را خمسه متحیره خوانند جهة آنکه
ایشان در یکدوره خود چند باد مستقیم گردند یعنی در نظر چنان نمایند که چند روز ایستاده اند
بی حرکت نمی کنند بعد از آن چند روز راجع گردند و از آن راه که آمده اند باز پس روند دیگر
بایستند بعد از آن مستقیم گردند یعنی بتوالی حرکت کنند مانند شخص که متحیر باشد و شمس و قمر را نیرین
خوانند و زهره و عطارد را سفلیین و زحل و مشتری را علویین گویند و این دو را با مریخ علویه نامند
و نیرین را با خمسه متحیره ضم کرده سبعه سیاره خوانند هر فلک را مرکز و دو قطب و منطقه باشد
مرکز نقطه ایست در میان فلک که هر خط مستقیم که از آن نقطه بمحیط آن فلک کشند همه برابر باشند و دو
قطب فلک دو نقطه ساکن اند در فلک متقابل یکدیگر که حرکت آن فلک بگرد ایشان و چون بر میان فلک نقطه
نشان کنند بعد از آنکه آن فلک یکبار بگردد از آن نقطه دایره عظیمه در خیال در آید و آن را منطقه
گویند و نقطهای دیگر که نه بر میان فلک نقطه نشان کنند بعد از آنکه آن فلک یکبار بگردد
از آن نقطه دایره عظیمه در خیال در آید و آن را منطقه گویند و نقطهای دیگر که نه بر میان فلک تعیین
کنند دایره های صغیر از ایشان پیدا شود و منطقه فلک هشتم را منطقة البروج گویند و منطقه فلک نهم
معدل النهار خوانند و دو قطب فلک اعظم را دو قطب عالم گویند یکی که در طرف دست چپ

مجموع هشت دقیقه یافته اند و یکماه شمسی حقیقی مدة بودن شمس است در یک برج و سال شمسی
حقیقی مدة بودن شمس است در یک برج و سال شمسی حقیقی مدة نقل آفتاب است از اول حمل
تا رسیدن باول حمل بحرکت خاصه خود و یکسال شمسی حقیقی برصد بطلمیوس حکیم و متاخران سیصد و
شصت و پنج روز و پنج ساعت و کسری است و چون شش ساعت تمام نیست پس ساعات کمتر
از ربع شبانروزی باشد و بناء تاریخ ملکشاهی برین حساب است و ابتداء این تاریخ از عهد
سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی کرده و نام ماههای این تاریخ اینست
فروردین ماه اردیبهشت ماه خورداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه آبان ماه آذر ماه
دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و عدد ایام هر ماهی سی گیرند و پنج روز در آخر اسفندارمذ ماه
بیفزایند و آن را خمسه مسترقه گویند یعنی پنجه دزدیده و چون کسر سال از ربع کمتر است در هر چهار سال
و گاهی در پنج سال یکروز در آخر خمسه افزایند و آن را کبیسه گویند یعنی روزی که از کسور سالها جمع آمده و اول
فروردین ماه که اول سال و روز نوروز است روزی گیرند که از پیشین روز گذشته تا پیشین آن روز
آفتاب از حوت نقل بحمل کرده باشد و اگر بعد از پیشین آفتاب نقل بحمل کند نوروز روز آینده باشد پس سال
ایشان شمسی حقیقی باشد و ماه ایشان شمسی اصطلاحی و مدة یکسال حقیقی برصد ابرخس که پیش از
بطلمیوس بوده سیصد و شصت و پنج روز است و ربع شبانروزی بی زیاده و نقصان و مدار تاریخ اسکندری
که او را تاریخ رومی گویند بدین رصد است و



وممّا هو مختصّ بتعقيب الصبح

اللّهمّ انّي اصبحت اشهدك وكفى
بك شهيدًا واشهد ملائكتك و
حملة عرشك وسكّان سمواتك و
ارضك وانبياءك ورسلك و
الصّالحين من عبادك وجميع
خلقك فاشهد لي وكفى بك شهيدًا
انّي اشهد انّك انت الله وحدك

مناجات طلب الرزق لمولانا الجواد عليه السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم اللّهمّ ارسل عليّ سجال رزقك مدرارا وامطر عليّ سحائب
افضالك غزارا وادم غيث نيلك اليّ سجالا واسبل مزيد نعمك على خلّتي
اسبالا وافقرني بجودك اليك واغنني عمّن يطلب ما لديك وداو داء فقري
بدواء فضلك وانعش صرعة عيلتي بطولك واجبر كسر خلّتي بنولك و
تصدّق على اقلالي بكثرة عطائك وعلى اختلالي بكريم حبائك وسهّل
ربّ سبيل الرزق اليّ وثبّت قواعده لديّ وبجّس لي عيون سعته
برحمتك وفجّر انهار رغد العيش قبلي برأفتك ورحمتك واجدب ارض
فقري واخصب جدب ضرّي واصرف عنّي في الرزق العوائق
واقطع عنّي من الضيق العلائق وارمني من سعة الرزق اللّهمّ
باخصب سهامه واحبني من رغد العيش باكثر دوامه واكسني
اللّهمّ ربّ سرابيل السّعة وجلابيب الدّعة فانّي يا ربّ منتظر لانعامك بحذف
التضييق ولتطوّلك بقطع التعويق ولتفضّلك بازالة التقتير
ولوصول حبلي بكرمك بالتيسير وامطر اللّهمّ عليّ سماء رزقك بسجال الديم
واغنني عن خلقك بعوائد النعم وارم مقاتل الاقتار منّي واحمل كشف الضرّ
عنّي على مطايا الاعجال واضرب عنّي الضيق بسيف الاستيصال واتحفني
ربّ منك بسعة الافضال وامددني بنموّ الاموال واحرسني من ضيق الاقلال
واقبض عنّي سوء الجدب وابسط لي بساط الخصب واسقني من ماء رزقك

غدقا وانهج لي من عميم بذلك طرقا وفاجئني بالثروة والمال وانعشني
وانعشني به من الاقلال وصبّحني بالاستظهار ومسّني بالتمكّن من اليسار
انّك ذو الطول العظيم والفضل الجسيم العميم وانت الجواد الكريم
الملك الغفور الرّحيم تمّت كاتبه فقير محمّد تقي

اگر از دزدان بترسد وقت خوابيدن آية الكرسي تا هو العليّ العظيم بخواند
و بر اطراف بدمد و اين آيه را بخواند قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
ايّا ما تدعو فله الاسماء الحسنى ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت
بها وابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد لله الذي لم يتّخذ ولدا
ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له وليّ من الذلّ وكبّره تكبيرا
هر كه در خواب بترسد هر دو قل اعوذ و آية الكرسي بخواند و هر كه از احتلام
بترسد بگويد وقت خوابيدن اللّهمّ انّي اعوذ بك من الاحتلام ومن سوء
الاحلام وان يتلاعب بي الشيطان في اليقظة والمنام بمحمّد وعلي
وفاطمة وحسن وحسين عليهم السّلم و هر كه خوابي مكروه ببيند از پهلو
بگردد و بگويد انّما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس
بضارّهم شيئا الّا باذن الله وعلى الله فليتوكّل المؤمنون و بگويد
اعوذ بالله وبما عاذت به ملائكة المقرّبون وانبياؤه المرسلون
والائمّة الراشدون المهديّون وعباده الصالحون من شرّ ما رأيت
ومن شرّ ما رؤياي ان يضرّني في ديني او دنياي ومن شرّ الشيطان الرجيم
و چون از خواب بيدار شوي بگو الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتني
واليه النشور الحمد لله الذي ردّ عليّ روحي لاحمده واعبده

وقت رفتن بازار در خانه دو رکعت نماز یا چهار رکعت کند و در عقب نماز این دعا بخواند

توجهت بلا حول منی ولا قوة ولکن بحولک وقوتک ابرأ الیک من الحول والقوة الا بک فانت حولی ومنک قوتی اللهم فارزقنی من فضلک الواسع رزقا کثیرا طیبا وانا خافض فی عافیتک فانه لا یملکها احد غیرک ۵ واگر در مسجد دو رکعت یا چهار رکعت نماز کند

این دعا بخواند بعد از نماز غدوت بحول الله وقوته وغدوت بلا حول منی ولا قوة بل بحولک وقوتک یا رب اللهم انی التمس من فضلک کما امرتنی فیسر لی وانا خافض فی عافیتک ۵ غدوت بحول الله وقوته غدوت بغیر حول منی ولا قوة ولکن بحولک یا رب وقوتک اسألک برکة هذا الیوم وبرکة اهله واسألک من فضلک حلالا طیبا تسوقه الی بحولک وقوتک وانا خافض فی عافیتک ۵

چون از خانه بیرون آید بگوید یکبار

بسم الله وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله وتوکلت علی الله

و بگوید یا الله یا حافظ یا حفیظ یا رقیب یا وکیل شش بار و بر شش جهت و طرف خود بدمد

از برای دفع گزند جن وانس این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله ومن الله والی الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله اللهم الیک اسلمت نفسی والیک وجهت وجهی والیک الجأت ظهری والیک فوضت امری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی وما قبلی وادفع عنی کل شر بحولک وقوتک فانه لا حول ولا قوة الا بک

از برای دفع گزند حلق این دعا بخواند اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین

و بگوید وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین

این دعا هر صباح بخواند

اصبحت اللهم معتصما بذمامک المنیع الذی لا یطاول ولا یحاول من شر کل غاشم وطارق من سائر ما خلقت وما خلقت من خلقک الصامت والناطق فی جنة من کل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه وعلیهم السلام محتجبا من کل قاصد لی الی اذیة بجدار حصین الاخلاص فی الاعتراف بحقهم والتمسک بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم وفیهم وبهم اوالی من والوا واجانب من جانبوا فصل علی محمد وآل محمد واعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیته یا عظیم حجزت الاعادی عنی ببدیع السموات والارض انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون

... الحلال الطیب

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الملک القدوس لا اله الا الله سبحان العزیز الجبار لا اله الا الله سبحان الحنان المنان لا اله الا الله سبحان الرحمن الدیان لا اله الا الله

سبحان الرؤف الرحیم لا اله الا الله سبحان الحلیم الکریم لا اله الا الله

سبحان اللطیف الخبیر لا اله الا الله سبحان الغفور الودود لا اله الا الله

سبحان القریب المجیب لا اله الا الله سبحان الوکیل الکفیل لا اله الا الله

سبحان الصمد المعبود لا اله الا الله سبحان الدائم القائم لا اله الا الله

سبحان المحیی الممیت لا اله الا الله سبحان الحی القیوم لا اله الا الله

سبحان الواحد الاحد لا اله الا الله سبحان الجواد الاعظم لا اله الا الله

سبحان المؤمن المهیمن لا اله الا الله سبحان الکبیر المتعال لا اله الا الله

سبحان الشهید الحسیب لا اله الا الله سبحان الاول القدیم لا اله الا الله

سبحان القاضی الاکبر لا اله الا الله سبحان الفتاح العلیم لا اله الا الله

سبحان الکریم الحلیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

واسئلوا الله من فضله ... من فضلک ...

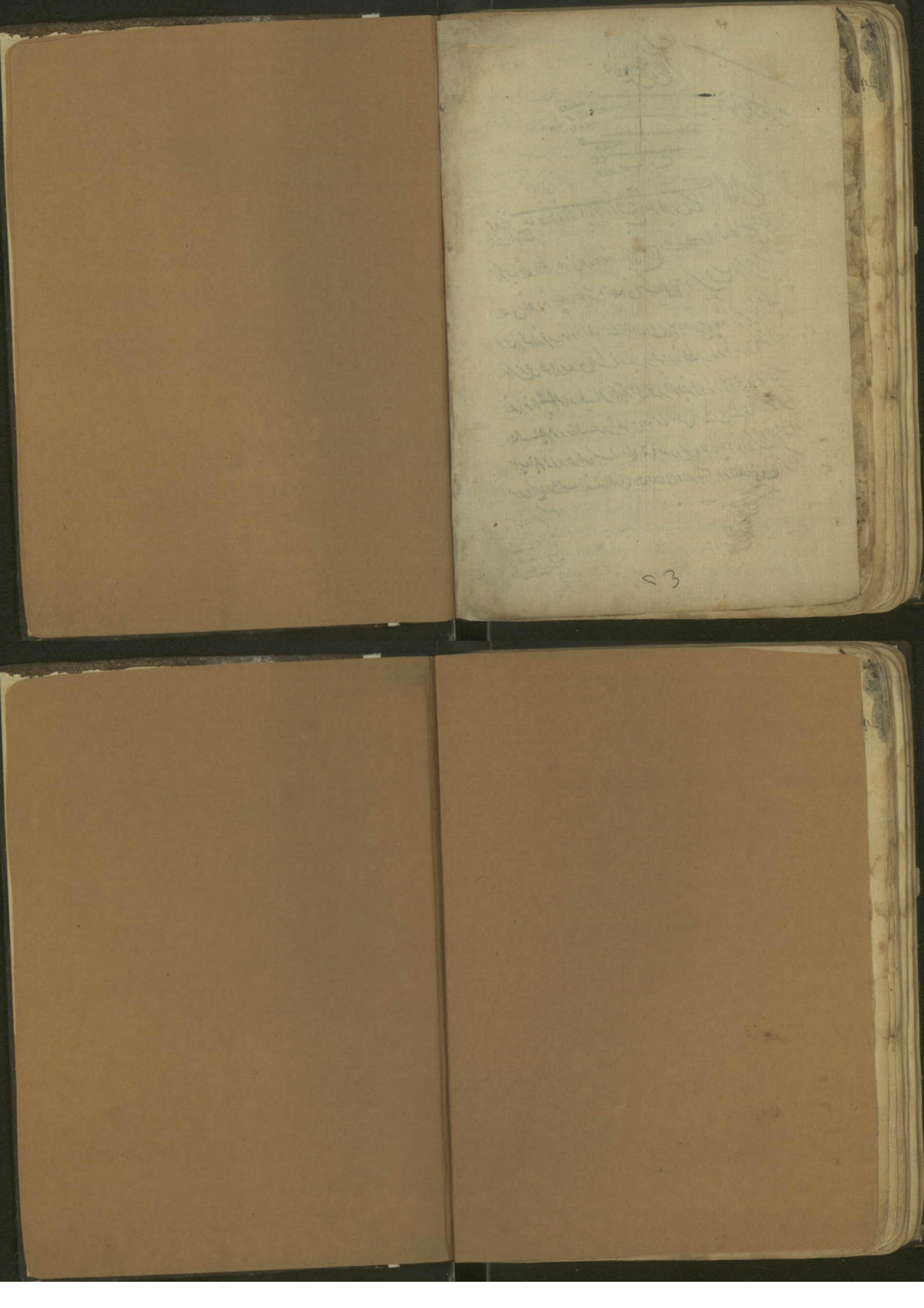


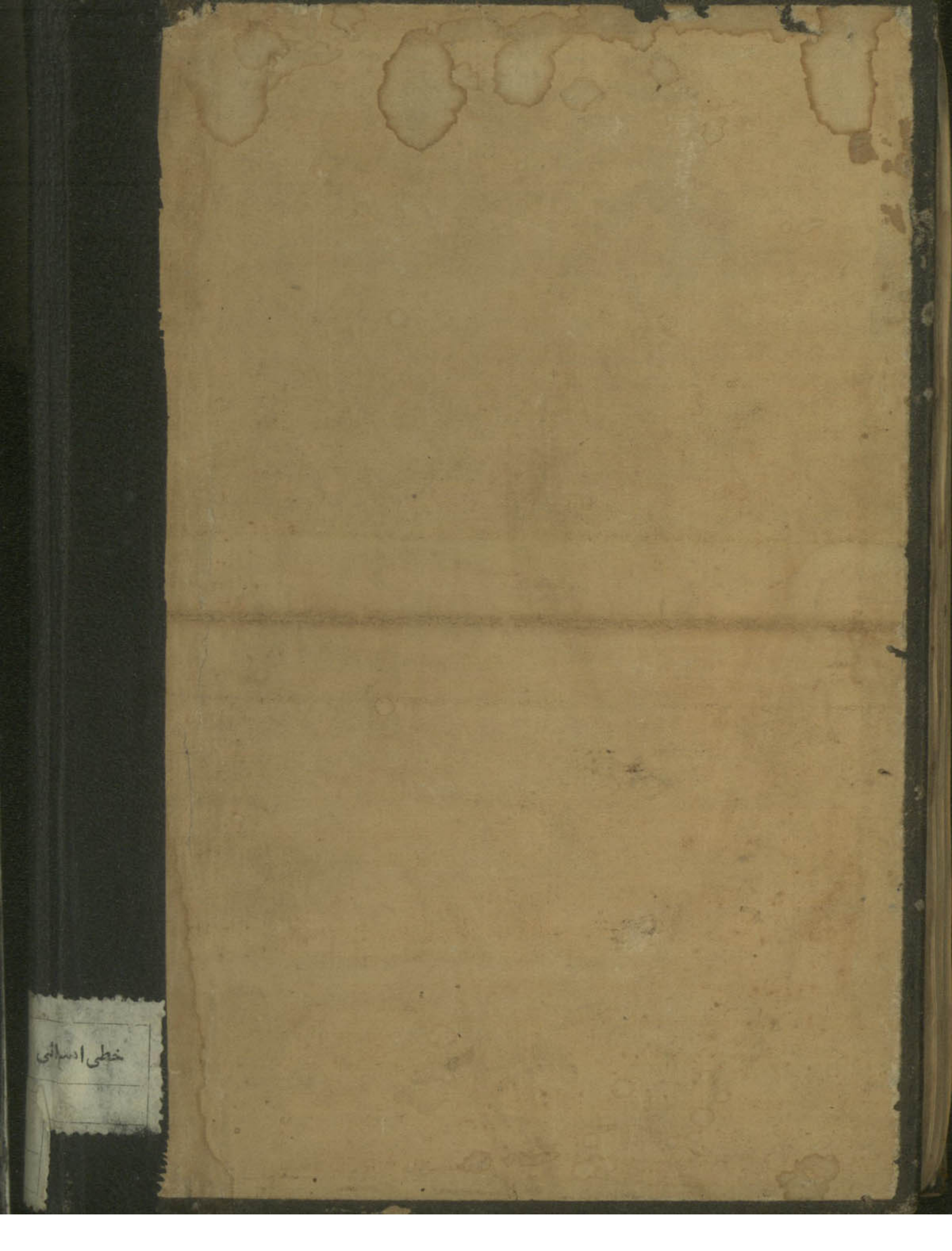
حامیم

طلوع بروج و ساعات شان منفصل گویم و مجمل ... اگر ... حجبک در یک هو بل
از حرف صباو صفر یعنی حمل و از یا حرث و از الف حتی یک ساعت و از کاف یعنی بت درجه و دقیقه
حرف اول از آن ... ثور و حرف دوم دلو و حرف سیم ساعت و حرف چهارم دقیقه
ب جوزا و ط ... از برای ساعت یعنی این دو برج در دو ساعت طلوع میکنند حجبک
ح سرطان ح ... ب از برای ساعت و ک دقیقه یعنی این دو برج دو ساعت و بیست دقیقه طلوع
دارند و ... اسد و عقرب ... ساعت و یک دقیقه ... سنبله و
میزان ... یعنی دو ساعت و ... دقیقه

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان جدی قوس دلو حوت

مثلا هر گاه آفتاب در حمل باشد تا سی و یک روز ... یک ساعت و بیست
دقیقه از حمل است اگر فرزند واقع شود در این ساعت طالع او حمل خواهد بود بعد از آن
یک ساعت و سی دقیقه از ثور است فرزند که واقع شود طالع او ثور خواهد بود
بعد از آن طلوع جوزا است ... ساعت ... در جوزا است فرزند که واقع شود
طالع او جوزا خواهد بود بعد از آن سرطان طلوع میکند و آفتاب دو ساعت و بیست دقیقه
در برج سرطان است فرزند که در این ساعت واقع شود طالع او سرطان خواهد بود
و باید دانست که برج هفتم در شب طلوع میکند پس هر گاه آفتاب در حمل باشد
شب در میزان خواهد بود پس دو ساعت و سی دقیقه آفتاب در میزان است
پس فرزند که در اول شب تا دو ساعت و سی دقیقه متولد شود طالع او میزان خواهد بود
بعد از آن دو ساعت و بیست دقیقه آفتاب در شب در عقرب است اگر فرزند




خطی ادبیاتی